

پارادایم میان‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل

فرید آزادبخت^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۰۷/۳۰

چکیده

شناخت روشمند پویایی و ایستایی پدیده‌های چندساحتی حقوقی در گستره‌های فردی و جهانی، مستلزم قبض و بسط چارچوب‌های مفهومی و فائق آمدن بر تنگ‌نظری‌های معرفت‌شناختی نو و کهنی است که بر منطق تحلیلی و تجویزی و ساحت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دانش بالنده حقوق بین‌الملل و روش‌شناسی تکثرگرایی آن سایه افکنده و آن را تا سرحد مجموعه‌ای از قواعد (پراگماتیسم فلسفی) و یا به منزله پدیدارشناسی اراده دولت (پوزیتیویسم حقوقی) فروکاسته است. فایق آمدن بر این وضعیت، در گرو اتخاذ منطق تحلیلی نوینی با عنوان نظریه عمومی سیستم‌هاست که در این مقاله، وجوه و جنبه‌هایی از آن بر معرفت و نظام حقوقی بین‌المللی تطبیق داده شده است. نظر به اینکه کاربست رویکرد سیستمی در حوزه ناآزموده حقوق بین‌الملل، با مناقشات هستی‌شناختی، تعارض‌های معرفت‌شناختی و چالش‌های روش‌شناختی همراه است؛ اقتضائات معرفت‌شناختی ایجاب می‌نماید در راستای بازاندیشی قابلیت‌های تبیین سیستمی حقوق بین‌الملل، جایگاه و منزلت این گستره معرفتی در سامانه عمومی دانش بشری ترسیم شود؛ به گونه‌ای که بتوان مرزهای معرفتی و دامنه منطق تحلیلی و تجویزی آن را از دانش‌های هم‌سنخ، همچون روابط بین‌الملل و علوم ناهم‌سنخ بازشناسی نمود. به همین منظور حقوق بین‌الملل را یک «کل ارگانیک تحلیلی و کنشی» انگاشته و در سطح تحلیل نخست که ناظر به ساحت شناختاری و ساختار نظری حوزه معرفتی حقوق

۱. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه. faridazadbakht@yahoo.com.

بین‌الملل است، ابعاد تئوریک و به سخن دیگر، روش‌شناسی، الگوهای تبیین، منطق حقوقی، زبان حقوقی و فرایندهای نظریه‌پردازی و آزمون گزاره‌ها و نظریه حقوقی بررسی و تحلیل خواهد شد. در سطح تحلیل دوم که هدف آن تبیین ساحت هستی‌شناختی حقوق بین‌الملل است، وجه کنشی سیستم حقوقی بین‌المللی که ترکیبی قوامیافته از نهاد، هنجار، آیین و سازوکار است، در چارچوب الگوهای تعامل بیرونی، درونی و مرزی روش تحلیل سیستمی بررسی خواهد گردید.

واژگان کلیدی: حقوق و روابط بین‌الملل، رویکرد سیستمی، هنجار، نهاد، تقلیل‌گرایی، عقلانیت انتقادی، پوزیتیویسم منطقی.^۱

مقدمه

یکی از بحث‌هایی که رشته حقوق بین‌الملل نه از سر قوت، که از سر نیاز به آن دلبسته و وابسته است، بهره‌گیری این رشته از علوم دیگر است. دانشی که میزبان تحولات گسترده و بی‌پایان است، مستانه در محفل سیاست از منطق قدرت نکته‌ها می‌آموزد؛ دست در گیسوی روابط بین‌الملل قواعد بازی و نظریه رژیم‌ها را به خدمت فرا می‌خواند؛ گوش به فرمان فلسفه علم، نظام معرفت‌شناختی خود را به بوتۀ نقد و بررسی می‌سپارد؛ از جامعه‌شناسی، الگوی کنش؛ از منطق، نظم تحلیلی و قواعد تفسیر؛ از روش‌شناختی حقوقی، شیوه پژوهیدن و تبیین محتوا و ماده گزاره‌ها؛ از زبان‌شناختی، صورت‌بندی/تبیین و فهم اجمال‌ها، ابهام‌ها و ابهام‌های زبانی؛ از اخلاق، ارزش/کام و الهام؛ از الهیات، صلح و بشردوستی؛ از ریاضیات، نظم، قطعیت و روش و از دیپلماسی، مدیریت چالش‌ها و بحران‌ها و ام می‌ستاند و ملول و شرمناک از خودسری حاکمیت، گوشه‌چشمی به بشریت دوخته، پیشرفت^۲ را زیربنای امنیت می‌انگارد، فناوری را در خدمت صلح می‌خواهد و سردرگم از افسون حق و قدرت چون بتی شیرین حرکات سمت و سوی آینده را در طلب صلح، پیشرفت، دموکراسی و کرامت بشری رقم می‌زند. واقع‌بین را با آرمانگرایی در هم می‌آمیزد، نیاز خود را بر داده‌های علمی عرضه می‌کند و تکامل خود را در همراهی متوازن با معارف بشری می‌بیند.

۱. در این پژوهش واژه پیشرفت برگردان پارسی development است.
۲. نگارنده فرض می‌داند، سیاست بی‌شائبه خود را به پیشگاه با فضیلت استاد عالیقدر جناب آقای دکتر مهدی ذاکریان تقدیم نماید که طی ده سال گذشته، از حلقه فضل و دانایی آن جناب نکته‌ها آموخته و از سیرت کریمانه‌اش بهره‌ها برده است.





پژوهش پیش روی در پرتو یافته‌های یادشده در مقام طرح برخی از ابهام‌ها و ابهام‌های این راه ناهموار برمی‌آید که چگونه می‌توان با الهام و اقتباس داده‌ها / روش‌ها از تعامل زاینده و منطقی با علوم دیگر به هم‌پیوندی این دانش دست یافت؟ آنگونه که این بهره‌گیری از دیگر دانش‌های یادشده با جوهر و ذات این رشته نیز سازگاری داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش کلیدی، آوردگاهی برای آزمون این فرضیه است که حقوق بین‌الملل به‌عنوان دانشی نمادی / فرهنگی، اجتماعی / دستوری و تحلیلی / ترکیبی واجد ظرفیت میان‌رشته‌ای است که بر پایه تحلیل سیستمی در روابط بین‌الملل قابل تبیین است. در سال ۱۹۵۴م یک انجمن پژوهشی به سرپرستی لودویگ ون برتالانفی (زیستشناس)، کنت بولدینگ (اقتصاددان)، آتانول راپوپورت (ریاضیدان) و رالف جرارد (فیزیولوژیست) تشکیل شد. اهداف و وظایف اولیه این انجمن که بعدها انجمن پژوهشی سیستم‌های عمومی نام گرفت، به شرح زیر تدوین شد: هدف این انجمن گسترش آن دسته از سیستم‌های نظری است که در بیش از یک بخش سستی دانش، کاربرد دارند و وظایف عمده آن عبارت‌اند از انتقال یافته‌های یک حوزه علمی به دیگر حوزه‌ها از طریق بررسی و مطالعه شباهتها و میزان همانندی مفاهیم، قوانین و مدل‌های مورد استفاده در رشته‌های گوناگون علمی؛ تشویق به ایجاد و طراحی مدل‌های نظری، در حوزه‌هایی که فاقد تعداد کافی مدل هستند؛ کمینه‌سازی تکرار و دوباره‌کاری در مطالعات و تلاشهای نظری در حوزه‌های علمی گوناگون و ایجاد وحدت در علوم از طریق بهبود ارتباطات میان متخصصان علوم گوناگون. رویکرد سیستمی یا کاربرد نظریه عمومی سیستم‌ها به تدریج در علوم تجربی و علوم اجتماعی وارد شد که فهم آن، نیازمند مشارکت دانشوران رشته‌های گوناگون علمی و مدل‌های تبیین‌گر میان‌رشته‌ای است. تبیین سیستمی حقوق بین‌الملل با تکیه بر روابط بین‌الملل به سمپوزیومی که در سال ۱۹۹۹م به ابتکار انجمن آمریکایی حقوق بین‌الملل برگزار شد، برمی‌گردد. در این سمپوزیوم روش‌های هفتگانه ذیل مطرح نظر و توجه قرار گرفت که روابط بین‌الملل یکی از شاخص‌های کلیدی آن بود: ۱. اثبات‌گرایی حقوقی، ۲. رویه حقوقی مبتنی بر سیاستگذاری، ۳. فرایند حقوقی بین‌المللی، ۴. حقوق و روابط بین‌الملل، ۵. رویه قضایی فمینیستی، ۶. مکتب حقوق انتقادی، ۷. رویکرد حقوق و اقتصاد. این روش‌ها نشان می‌داد که از طریق آنها می‌توان تا حدی بر انشعاب و واگرایی معرفت‌شناختی / روش‌شناختی حقوق بین‌الملل فایز آمد و تعامل سازنده و پویای معرفت‌شناختی / روش‌شناختی حقوق بین‌الملل با علوم اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل پدید آورد. به همین روی با نگرش سیستمی می‌توان



علاوه بر رویکرد روش شناختی بلکه با بهره‌گیری از ابعاد معرفت‌شناختی عام آن به پیوندهای حقوق بین‌الملل با روابط بین‌الملل دست یافت. از آنجا که نگرش سیستمی و مفاهیم مرتبط با آن در ادبیات حقوقی چندان شناخته‌شده و محل مراجعه / استناد نیست، در بهره‌نخست این نوشتار مفاهیم اساسی و بنیادی این نگرش، طرح و تا حد امکان شناختی مقدماتی و اولیه به‌منظور تدارک و تمهید چارچوب مفهومی تبیین سیستمی حقوق بین‌الملل به‌دست داده شده و در بهره‌دوم نیز نگرش سیستمی به حقوق بین‌الملل با تأکید بر تمایز حقوق بین‌المللی از علوم اختیاری "Empirical" و گونه‌شناسی احکام / گزاره‌های حقوقی و معیار اعتبار آنها، تحلیل و در ادامه، طی بهره‌های سوم و چهارم نوشتار کنونی، اوصاف نظام تحلیل حقوقی و عناصر / کارویژه‌های آن به اختصار و با الهام از رهیافت‌های نوین فلسفه علم، منطق جدید و ادبیات سیستمی در حد توان نگارنده تبیین گردیده است.

بهره‌نخست: نگاهی اجمالی به ادبیات سیستمی

مفهوم و تعریف سیستم

دانشواژه سیستم از واژه یونانی "systema" مرکب از پیشوند "syn" به‌معنای «باهم» و "histemi" با مفهوم «قرار داده» مشتق شده است. (فرشاد، ۱۳۶۲: ۴۲) امروزه کاربرد این دانش‌واژه با محتوای رویکردی / روش‌شناختی در بسیاری از حوزه‌های پژوهشی، برجستگی ویژه‌ای یافته است؛ تا آنجا که در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای برای تبیین انبوهه‌ای از داده‌ها و یافته‌های برگرفته از علوم گوناگون هیچ راهی جز ساماندهی منظم آنها در قالب یک الگوی تئوریک به‌نام سیستم وجود ندارد. با این حال پژوهشگران بر سر معنای آن هم‌داستان نیستند؛ ۱. از دیدگاه لودویک ون برتالنفی پیشگام نظریه سیستم‌ها «سیستم عبارت است از: تعدادی عنصر که با یکدیگر ارتباط‌هایی دارند»؛ ۲. به‌نظر گروهی «سیستم، مجموعه‌ای از اجزاء و روابط میان آنهاست که توسط ویژگی‌هایی معین، به‌هم مرتبط یا وابسته می‌شوند و این اجزاء با محیط‌شان یک کل را تشکیل می‌دهند»؛ ۳. عده‌ای با رویکرد تک‌رشته‌ای، سیستم را عبارت از: «یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های اجتماعی یا سیاسی» می‌دانند؛ ۴. جماعتی نیز سیستم‌ها را در واقع «الگوهای فرضی از کنش متقابل» تلقی می‌کنند. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۲۶۶)

تعریف شماره یک در عین جامعیت، ناظر به مدل‌های ریاضی و پدیده‌های ساده طبیعی بوده و با علوم اجتماعی به‌طور عام و حقوق بین‌الملل به‌طور خاص که عرصه ظهور / حدوث پدیده‌های



چندساحتی و پیچیده است، قابلیت انطباق ندارد. افزون بر این، هیچگونه توجیهی درباره‌الگوی تعاملی بین عناصر مفروض، ارائه نشده و محیط سیستم نیز در این تعریف لحاظ نگردیده است. تعریف شماره دو با وجود نواقص احتمالی، واجد دو ویژگی است: ۱. جامع است؛ و ۲. کاربردی است. ولی با این حال محیط و مرز سیستم در این تعریف روشن نیست؛ به گونه‌ای که در آمیختگی این دو در قالب یک کل، مفهوم سیستم را با ابهام مواجه ساخته است. تعریف شماره سه ناظر به سیستم‌های تحلیلی است و درباره‌ی سیستم‌های انضمامی ساکت است و در عین حال در این مفهوم‌سازی، ساخت سیستم موهوم انگاشته شده است و قرین‌های که بتوان با کمک آن، عناصر سیستم را شناسایی نمود، در بین نیست. در تعریف شماره چهار، مفهومی که از سیستم ارائه شده، آنچنان کلی است که نمی‌توان با اتکاء بر آن، رویدادهای معین و مشخص علمی و اجتماعی را در قالب آن بررسی نمود. لذا ارائه‌ی تعریفی از سیستم ضروری است که با سرشت علوم اجتماعی که ناظر به مطالعه‌ی پدیده‌های چندبعدی و در عین حال محاط در زمان و متأثر از زمینه‌های گوناگون بوده، سازگار باشد.

با عنایت به این ضرورت می‌توان در حوزه‌ی علوم اجتماعی و به‌ویژه حقوق بین‌الملل، سیستم را عبارت از «یک شالوده و چارچوب مفهومی و تئوریک دانست که هدف آن تبیین داده‌های ناظر بر تعامل و کنش متقابل اجزاء و عناصر یکپارچه و همگونی است که برحسب اشتراک در ساخت و کارکرد به انضمام محیط / عوامل محیطی یک هویت واحد را تشکیل می‌دهند». گرچه این تعریف ناظر به سیستم‌های تحلیلی است که علوم اجتماعی نیز در این زمره قرار می‌گیرند، با این حال جامع است؛ یعنی هم به الگوی تعامل و کنش متقابل عناصر همگون اشاره شده است و هم از تأثیر و تأثر متقابل سیستم با محیط و عناصر محیطی نیز غفلت نشده است. همچنین برخلاف تعریف شماره یک، اشتراک در ساخت و کارکرد را عنصر اصلی شکل‌گیری الگوی تعامل می‌داند و مزیت تعریف شماره سه را نیز دارا می‌باشد؛ هرچند از نواقص آن تعریف در اینجا خبری نیست.

عناصر سیستمی

شناخت عناصر سیستمی، تابعی از شناخت سیستم و کارکردهای چندگانه‌ی آن است. با تعاریف چندگانه‌ای که از سیستم به‌دست داده شد، می‌توان عناصر هر سیستمی را «اجزای تشکیل‌دهنده و یا رخدادهای قابل توصیف آن» محسوب نمود. (رضائیان، ۲۹: ۱۳۸۰) با این حال در برخی



از سیستم‌های پیچیده، تجزیه مفهومی و تحلیلی عناصر تشکیل دهنده، امکان‌پذیر نیست؛ که در ادبیات سیستمی به اینگونه خرده‌سیستم‌ها «جعبه سیاه» می‌گویند. (همان، ۳۰) عموماً پذیرفته شده است که یک سیستم، ترکیبی از چهار عنصر ورودی، پردازش، خروجی و بازخور است. ۱. ورودی: به آن دسته از داده‌ها، اطلاعات، کنش / واکنشها، الزامها، مطالبات، تهدیدها و فرصتها که سیستم از محیط خود دریافت می‌نماید، ورودی / داده یا درونداد گفته می‌شود؛ ۲. پردازش: به عمل تبدیل ورودی‌ها / دروندادهای محیطی به بروندادها / ستاده یا خروجی‌های سیستمی گفته می‌شود که معمولاً نحوه تلفیق، تبدیل و استحاله دروندادها / ورودی‌ها تحت تأثیر ساختار سیستم و شرایط محیطی و الگوی تعامل دوجانبه اجزاء سیستم با خود و با محیط آن می‌باشد؛ ۳. برونداد / خروجی و یا ستاده: بروندادها و خروجی‌های سیستم نیز مجموعه‌ای از الزامها و فرآورده‌هاست که سیستم در قبال تقاضاها، ضرورتها، مطالبات و نیازهای محیط، به محیط پس می‌دهد؛ ۴. بازخور: «مجموعه‌ای از سازوکارهای ایجاد تعادل در سیستم محسوب می‌شوند» که تداوم و پویایی سیستم در گرو افزایش بازخورهای مثبت و کاهش بازخورهای منفی است.

تعامل و کنش سیستمی

تعامل و یا کنش سیستمی، شرط لازم و ضروری شکل‌گیری و تکوین یک سیستم است؛ زیرا مجموعه‌های فاقد تعامل و کنش، سیستم محسوب نمی‌شوند. در سیستم‌های ساده «مسیرهای ارتباطی عناصر سیستم با یکدیگر را روابط می‌نامند» (همان، ۳۶) و در سیستم‌های پیچیده‌ای که هر عنصر آن، یک خرده‌سیستم و یا جعبه سیاه به‌شمار می‌آید، اصطلاح روابط، بر مسیرهای پیونددهنده خرده‌سیستم‌ها دلالت دارد. (همان) روابط و تعامل سیستمی، تابع الگوی ویژه‌ای است که بر حسب اجزاء و عناصر درگیر رابطه تعریف می‌شود. در یک سیستم معمولی می‌توان چند الگوی تعامل ترسیم نمود: ۱. الگوی تعامل اجزاء و عناصر با همدیگر که در واقع الگوی تعامل درونی سیستم نامیده می‌شود؛ ۲. الگوی تعامل اجزاء سیستم با محیط سیستم که الگوی تعامل مرزی محسوب گردیده و ۳. الگوی تعامل سیستم با محیط سیستمی خود که اصطلاحاً الگوی تعامل بیرونی سیستم خوانده می‌شود.

حالت/ وضعیت سیستم

تغییر و تحول در بنیاد سیستم‌ها سرشته شده است؛ به تعبیر دیگر سیستم‌ها نیز تابع اصل

دگرگونی هستند. بنابراین، شناخت سیستم‌ها مستلزم شناسایی ویژگیها و خواص آنها در زمان‌های مفروض می‌باشد. از این رو حالت یک سیستم «در هر لحظه زمانی عبارت از: خواص مربوطه‌ای است که سیستم مزبور در آن لحظه دارای آن است». (فرشاد، ۱۳۶۲: ۴۸)

حالت محیط سیستمی

محیط یک سیستم دربرگیرنده مجموعه پارامترهای محیطی در یک زمان واحد است. سیستم‌های پویا معمولاً در مقایسه با سیستم‌های ساده و ایستا، حالت سیستمی متحول و در عین حال حالت سیستمی پیچیده‌تر و متنوع‌تری دارند.

محیط سیستمی

با شناسایی مرز سیستم، می‌توان محیط سیستمی را تعریف نمود. مرز سیستم «مجموعه‌ای عناصر سیستم است که علاوه بر عناصر درونی سیستم، عوامل دیگری نیز در تعیین رفتار آن مؤثر هستند». بنابراین، مجموعه عوامل، داده‌ها، فرایندها و پارامترهایی که خارج از کنترل کامل و تام سیستم هستند ولی به گونه‌ای بر عملکرد سیستم اثر می‌گذارند یا از آن تأثیر می‌پذیرند، محیط سیستم گفته می‌شود.

سطح تحلیل سیستمی

۱. سطح تحلیل گونه نخست: این سطح تحلیل ناظر بر بعد وجودی و یا هویتی سیستم به عنوان یک کل یکپارچه است. در این سطح یک سیستم اعم از ارگانیک، اجتماعی، فرهنگی و نمادی، در جامعیت خود به عنوان واحد مستقلی از سیستم‌ها و مجموعه‌های غیرسیستمی دیگر بررسی می‌شود. زیربنای این سطح، تحلیل مفهوم کلیت است؛ در این مرحله تلاش بر این است که تصویر جامعی از موجودیت و رفتار سیستم ارائه شود. به عبارت دیگر یک سیستم در کلیت خود واجد ویژگیها و مختصات است که نخست، آن را از سیستم‌های دیگر متمایز می‌سازد؛ دوم، سیستم دارای خصال و کارکردهایی است که در اجزاء و عناصر یافت نمی‌شود و یا از آن ساخته نیست و «تنها با اتحاد عناصر متشکله و تشکل وجود کلی است که این خواص و صفات به منصفه ظهور می‌رسند». (همان، ۴۶)

۲. سطح تحلیل گونه دوم: یا سطح مطالعه «پویایی درونی سیستم» که ناظر به کنش و تعامل سیستمی است و در این مرحله، رابطه خرده‌سیستم‌ها و عناصر سیستمی با یکدیگر و یا با





سیستم تحلیل می‌شود که تابع دو الگوی تعاملی است. در الگوی تعاملی نوع نخست، رابطه خرده‌سیستم‌ها و عناصر سیستمی با یکدیگر بررسی و ارزیابی می‌گردد و در الگوی دوم، رابطه خرده‌سیستم‌ها و عناصر سیستمی، با سیستم مطالعه می‌شود. در این سطح تحلیل، سیستم‌های پویا و سیستم‌های ایستا از همدیگر بازشناخته می‌شوند.

۳. سطح تحلیل گونه سوم: در این سطح تحلیل، تعامل سیستم و عناصر سیستم با محیط بررسی می‌شود؛ به عبارت دیگر در این سطح عوامل تأثیرگذار بر تأثیرپذیر از سیستم، شناسایی و دامنه تأثیر و تأثر متقابل آنها بررسی می‌شود. این سطح تحلیل به پژوهشگر کمک می‌نماید سیستم‌های بسته را از سیستم‌های باز که با محیط خود در تعامل مستمر هستند تشخیص داده و آنها را در دسته‌های مختلف طبقه‌بندی نماید.

متغیرها، پارامترها	موثر بر / تأثیر پذیر از سیستم	بی تأثیر بر سیستم
تحت کنترل نسبی سیستم	سیستمی (متغیرها)	پارامترهای غیر سیستمی
خارج از کنترل نسبی سیستم	محیطی (پارامترها)	و غیر محیطی

نگاره شماره یک «تعیین ماهیت متغیرهای سیستمی و پارامترهای محیط سیستمی»

نگرش سیستمی و مکانیستی

بررسی کوتاه از تاریخ علم، دو گفتمان غالب را در مطالعه پدیده‌ها، مسائل و موضوع‌های علمی نشان می‌دهد: ۱. گفتمان کاهش‌گرایانه (Reductionism) یا مکانیستی؛ ۲. گفتمان سیستمی (Systemic Discourse) یا ارگانیستی. در گفتمان کاهش‌گرایانه، شناخت پدیده‌ها از بسیاری جهات همواره بر بیش مکانیستی از جهان استوار بوده‌است؛ به این معنی که هر پدیده‌ای در حکم یک سازوکار است، یعنی دستگاهی که از اجزایی تشکیل شده و هر جزئی نیز دارای عملکردی است و از دید مکانیکی کارکرد تمام دستگاه را می‌توان با شناخت رفتار یکایک اجزاء آن دریافت. (همان، ۱۵) این رویکرد که در آغاز در حوزه علوم طبیعی، با موفقیت‌های چشم‌گیری روبه‌رو شده‌بود، برای تبیین پاره‌ای از مسائل فیزیکی و بسیاری از پدیده‌های زیست‌شناختی و موضوع‌های مربوط به حیات اجتماعی از قابلیت لازم و مناسب برخوردار نبود. از اینرو گفتمان نوینی که از میراث‌های کهن فکری نیز مایه می‌گرفت، به نام نگرش سیستمی در مطالعات و پژوهش‌های علمی، مرسوم و متداول گردید که مبانی آن را می‌توان در محورهای زیر خلاصه نمود:



۱. در نگرش سیستمی برخلاف گفتمان کاهش‌گرایانه، کل یک پدیده به‌عنوان یک سیستم مبنای مطالعه قرار می‌گیرد، زیرا «یک کل (که یک سیستم است)، خود دارای شخصیت و رفتاری است که در عناصر متشکله آن وجود ندارد و فقط در قالب مجموع آن عناصر و تبلور آنها به‌صورت چنان کلی است که آن شخصیت تجلی می‌کند». (همان، ۴۰)
۲. در نگرش سیستمی، مفهوم سیستم و تصور یک کل با مفهوم تعامل و کنش متقابل بین اجزاء سیستم ملازمه منطقی وجود دارد. این بعد در نگرش سیستمی چرخه تنگ‌زنجیره علت و معلولی را که در واقع چیزی جز تعامل تک‌بعدی بین دو متغیر نیست، از هم گسسته و منطقی تعامل را در یک بستر پویا، چندبعدی و متقابل بررسی می‌نماید.
۳. تعامل سیستمی در قالب ساخت و یا نظام سیستم تبیین می‌گردد؛ به این معنا که اجزاء و فراگردهای آن در تعاملی طرفینی، نظمی پویا دارند.

سلسله مراتب سیستمی

جهان ارگانیک یک جهان سلسله‌مراتبی است و سیستم‌ها نیز از این قاعده کلی مستثنا نمی‌باشند. طبقه‌بندی بولدینگ نمونه جالبی از سلسله‌مراتب سیستم‌ها به‌شمار می‌رود. به اعتقاد وی «قوانین پایینتر همواره بر سطح بالاتر نیز حاکم است و علاوه بر آن قوانین قبلی، بر هر مرتبه‌ای قانون خاص آن مرتبه نیز حاکم است». (همان، ۵۸)

نظریه‌های علمی و سیستمی

علم از منظر اثبات‌گرایان، سیستمی از گزاره‌ها محسوب می‌شود که «با بعضی از ملاکهای منطقی همچون معنی‌داری و اثبات‌پذیری سازگار است». (پوپر، ۱۳۷۰: ۵۳) پیروان این رویکرد برای نظریه‌های علمی، اوصافی برمی‌شمارند که با تعریفی که از علم ارائه کرده‌اند، موافق باشد. اهم این اوصاف این موارد می‌باشد: ۱. آزمون‌پذیری تجربی Experimentability؛ ۲. قابلیت تعمیم Generalizability؛ ۳. سازگاری با نظام معرفتی Consistency؛ ۴. قابلیت تبیین و پیشگویی رویدادها Explanability. در حالیکه نظریه‌های سیستمی از این منطقی و مبنا تبعیت نمی‌کنند. به‌عبارت دیگر اینگونه نظریه‌ها قابل اثبات تجربی نبوده و قابلیت پیشگویی رویدادها را ندارند. البته در نظریه‌های سیستمی تأییدپذیری مفهومی و کارکردی، نقش اثبات تجربی را ایفاء می‌نماید. همچنین برخلاف نظریه‌های علمی که گرایش غالب از ساده به پیچیده و

تلفیق کل از اجزاء است، نظریه‌های سیستمی در پی فهم جامع و تبیین پدیده کل هستند. در عین حال، درجه عمومیت و دامنه شمول نظریه‌های سیستمی به گونه‌ای است که عده‌ای از صاحب‌نظران آنها را صورت‌هایی خالی از محتوا و به تعبیر بهتر، قالبی عام برای تبیین هرگونه داده خاص می‌دانند و همین وصف، کاربرد نظریه‌های سیستمی را در حوزه‌های گوناگون و متنوع معرفتی از جمله حقوق بین‌الملل امکان‌پذیر می‌سازد.

بهره دوم

نگرش سیستمی و حقوق بین‌الملل

دیالکتیک ارزش / واقعیت پیچیده‌ترین مسئله تاریخ علوم اجتماعی و انسانی است، با این حال این مسئله هنوز به گونه‌ای روشمند، صورت‌بندی و تدوین نشده‌است. سنت‌گرایان و پیشگامان به جدایی و یا وحدت علوم هنجاری و تجربی و شکاف معرفت‌شناختی حاکم بر نظریه‌ها چندان اقبال و توجهی نداشته و در تحلیل‌های خود، منطق صوری ارسطویی را برای تبیین پدیده‌ها، کافی و کارآمد تلقی می‌نمودند ولی به‌زودی فقدان قطعیت در علوم هنجاری که مهم‌ترین کارکرد آن کنترل نظام اجتماعی است، آشکار شد. در مقابل، اثبات‌گرایان با روی‌گردانی از باورهای کلاسیک، به کاربست روش‌های مرسوم و مألوف در علوم تجربی در حوزه مطالعات انسانی به‌ویژه علوم اجتماعی روی آوردند و غافل از تعامل ارزش / واقعیت، مرزهای معرفت‌شناختی را در نوردیدند، ولی سرشت متفاوت پدیده‌های اجتماعی با پدیده‌های طبیعی، گزافه‌های معرفت‌شناختی این جماعت را آشکار ساخت.

این جدال روش‌شناختی / معرفت‌شناختی به‌شدتی که در فلسفه علوم اجتماعی انعکاس یافته، در فلسفه حقوق باز نموده نشده‌است. با این همه، آفات و برکات این پیکار در حقوق، روشنتر از سایر علوم اجتماعی بوده‌است؛ زیرا حقوق نه می‌تواند نسبت به ارزش‌ها بی‌تفاوت باشد و نه یارای گریز از واقعیت‌ها و نیازها را دارد و تعامل دیالکتیکی این دو مفهوم بر پیچیدگی این دو حوزه معرفتی بسی افزوده و به‌عبارت دیگر به وحدت و همبستگی «روش‌شناسی تحلیلی و تجویزی». (کاظمی‌زند، ۱۳۸۳: ۸) در مفهوم‌سازی عینی از این قلمرو دوگانه ارزش / واقعیت انجامیده‌است. با اذعان به این پیچیدگی، دانش حقوق در یک دوره پیشاسیستمی به‌سر می‌برد؛ از اینرو کاربست این رهیافت در این قلمرو ناآزموده، محتاج ابهام‌زدایی از تعاریف، مفاهیم، روش‌ها، ساختها و کارکردهای سیستم حقوقی بین‌المللی است که در بطن یک پارادایم دوجانبه



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۴۴

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹



امنیتی / دولتمحور و فرهنگی / بشریت‌مدار در حال توسعه و تکامل است. حقوق بین‌الملل واجد ویژگی‌هایی است که آن را از سایر حوزه‌های معرفتی / علمی و ارزشی / ایدئولوژیک متمایز می‌سازد. به همین منظور گسترش و بسط این افتراق و تمایز را در دو سطح بررسی می‌نماییم: تمایز علوم اختباری و حقوق بین‌الملل و همچنین افتراقات حقوق و علوم انسانی / اجتماعی.

تمایز حقوق بین‌الملل و علوم اختباری

یک دانشمند، خواه نظریه‌گر، خواه آزمایشگر، گزاره‌ها یا سیستمی‌هایی از گزاره را عرضه می‌دارد و گام به گام به آزمودن آنها می‌پردازد. خاصه در میدان علوم اختباری (Empirical) به ساختن فرضیه‌ها یا سیستم‌هایی از نظریه‌ها اقدام می‌کند و به آزمودن آنها از راه تجربه (Experience) به وسیله مشاهده و آزمایش (Experiment) مشغول می‌شود. (پوپر، ۳۱: ۱۳۷۰)

شاید تبیین دقیق تفاوت‌ها و تمایزات علوم اختباری از دانش حقوق به‌طور عام و حقوق بین‌الملل به‌طور خاص امکان‌پذیر نباشد، ولی اجمالاً می‌توان به چند تفاوت بنیادی بین این دو حوزه معرفتی اشاره نمود: از جمله دامنه شناختی (دنیای پدیدارها)، روش‌شناسی (علی‌الاصول روش استقرایی)، موقعیت مسئله‌ای (قابل تکرار و پیش‌بینی‌پذیر بودن)، نوع گزاره‌ها (ترکیبی و پساتجربه) و سرشت نظریه‌های (علت‌محور) علوم اختباری در مقابل، حوزه شناختی (پهنه دیالکتیک و تعامل ارزش و واقعیت)، روش‌شناسی (در مبانی، غیراستقرایی و در یافته‌ها و تحلیل داده‌ها و احکام ترکیبی امروزه تا حدودی استقرایی)، موقعیت مسئله‌ای (تکرارناپذیر، منحصر به فرد و پیش‌بینی‌ناپذیر)، نوع گزاره‌ها (تحلیلی و پیشاتجربه و بعضاً ترکیبی) و طبع نظریه‌ها و دکترین‌های (عموماً دلیل‌محور). حقوق به‌طور عام و حقوق بین‌الملل به‌طور خاص، گوشه‌ای از این تمایز متنوع و گسترده است. البته با وجود این تفاوت‌ها به‌درستی نمی‌توان مرز علوم اختباری و علوم هنجاری را مشخص و معین نمود و هنوز مسئله علمی بودن و به‌عبارت بهتر، معیارهای علمی بودن نظام‌های معرفتی چندان روشن نیست. در فلسفه علم و نظام‌های معرفت‌شناسی، دیدگاه‌های بعضاً متعارضی درباره علمی بودن یک نظام معرفتی و تمایز آن از سایر نظام‌ها و مفاهیم غیرعلمی وجود دارد. با تبیین مختصر برخی از این دیدگاه‌ها، معیارهای علمی بودن / غیرعلمی بودن گزاره‌ها / احکام حقوق بین‌الملل را مطرح و بررسی می‌نماییم.

۱. معیار آزمون‌پذیری تجربی: فیلسوفان اثبات‌گرا بر این باورند که یگانه معیار تمییز نظام‌ها و نظریه‌های علمی از مفاهیم غیرعلمی، معیار آزمون‌پذیری تجربی است. یعنی گزاره‌هایی که



اعتبار و روایی آنها از طریق تجربه قطعیت یافته باشد، گزاره‌های علمی تلقی شده و در غیر این صورت، چنین گزاره‌هایی یک مجموعه مفاهیم مهمل، پوچ و بیمعنا محسوب می‌شوند. این رویکرد تجربه‌گرا با ابتناء بر استقراء ناقص، مبنایی برای تشخیص علمی بودن گزاره‌های معرفتی ارائه می‌کند که خود از راه تجربه اثبات‌پذیر نیست؛ به عبارت دیگر، اعتبار و روایی این گزاره محصول آزمون‌پذیری تجربی نبوده بلکه براساس مفروض مدعیان، بیشتر به گزاره‌ای پوچ شباهت دارد. افزون بر این «دوام» و «کلیت» که لازمه نظریه‌های علمی است، از راه استقراء ناقص فراهم نمی‌آید، (سروش، ۲۸:۱۳۶۸) و هیچگونه احتمالی برای نیل به یک استقراء تام تجربی نیز وجود ندارد. حقوق بین‌الملل برحسب این معیار، مجموعه‌ای از گزاره‌های بی‌معناست که فاقد شایستگی لازم برای آزمون‌پذیری تجربی بوده و مناسبتر آن است که با این شاخص، این دانش پرگرافه را در زمره افسانه‌هایی به حساب آورد که شایسته فراموشی و به‌دست آتش سپردن است و نه آنچه دیوید هیوم «باور معقول و استدلال‌پذیر» می‌انگارد. (پوپر، ۱۳۷۰: ۲۷)

۲. معیار ابطال‌پذیری: برخی از فیلسوفان علم با برشمردن معایب اساسی معیار پیشین و اعلام اینکه دستیابی به کلیت و دوام برای یک نظریه علمی از راه تجربه و استقراء امکان‌پذیر نیست، ابطال‌پذیری را به‌عنوان معیار تمییز نظریه‌های اختباری از گزاره‌های غیراختباری ارائه نمودند. علم از منظر قائلین به این رویکرد «سیستمی از گزاره‌های یقینی، یا خوب تثبیت‌شده نیست. همچنین منظومه‌ای نیست که به‌صورت پیوسته و منظم به طرف یک حالت نهایی پیش برود. علم ما شناخت (به یونانی: اپیستمه Episteme) نیست. هرگز نمی‌تواند مدعی آن شود که به حقیقت رسیده است، یا به جانشینی از آن، همچون احتمال. ما نمی‌دانیم؛ تنها می‌توانیم حدس بزنیم و حدس‌های با ایمان غیرعلمی و متافیزیکی به قوانین و نظم‌هایی رهبری می‌شود که می‌توانیم از روی آنها پرده برداریم و آنها را کشف کنیم؛ ولی این حدس‌ها یا پیش‌بینی‌های تخیلی شگفت‌انگیز ما به‌دقت و هوشیارانه توسط آزمون‌های نظام‌مند کنترل می‌شود. (همان، ۲۷۳-۲۷۲) علوم هنجاری (Normative) و از جمله گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل، مطابق این تحلیل، یک معرفت غیراختباری (Non Empirical) بوده که «هیچ روشی برای فراهم نمودن شرایط ابطال گزاره‌های» آن وجود ندارد. (آزادبخت، ۱۹:۱۳۸۳) به تعبیر دیگر برحسب این توصیف، ابطال‌ناپذیری گزاره‌های حقوق بین‌الملل به سرشت تحلیلی و غیراختباری آنها برمی‌گردد. این رویکرد با ترسیم مرزی بین علوم مبتنی بر گزاره‌های ترکیبی (Synthetic) و دانش‌های مبتنی بر گزاره‌ها و احکام تحلیلی (Analytic) به مفهوم کانتی آن،



با وجود آنکه گزاره‌های علوم هنجاری را ابطال‌ناپذیر تلقی می‌نماید، ولی برای آن گزاره‌ها برخلاف دیدگاه اثبات‌گرایان، قائل به معنی‌داری است.

در گزاره‌های تحلیلی «موضوع شامل محمول است و محمول، چیز تازه‌ای نیست که به موضوع اسناد شده‌باشد. در واقع جنبه‌ای از نفس موضوع تشخیص داده شده و به خود آن حمل می‌گردد. طبیعی است که چنین حکمی از لحاظ منطقی وضوح دارد و مستلزم بررسی اضافی نمی‌باشد و در مورد آن نیازی نیست که ما الزاماً به تجربه خارجی رجوع کنیم. زیرا حکم تحلیلی در واقع مبتنی به اصل اینهمانی است». (مجتهدی، ۱۳۶۳:۲۳) مثلاً وقتی می‌گوییم که «جامعه بین‌المللی نظم دارد»، (فلسفی، ۱۳۷۹:۲۶) نظم داشتن در واقع از تعریف جامعه بین‌المللی ناشی نمی‌شود و مفهوم جامعه خود متضمن مفهوم نظم نیست و بنابراین گزاره فوق یک حکم ترکیبی است. و از آنجا که «حکم تحلیلی جنبه توضیحی دارد و بدینوسیله موضوعی شکافته می‌شود و مفهوم آن آشکار می‌گردد، بدون اینکه علم جدیدی بر آن اضافه گردد؛ به همین دلیل حکم تحلیلی را می‌توان ماتقدم (a priori) و قبل از تجربه دانست». در مقابل، در گزاره‌های ترکیبی «موضوع، شامل محمول نیست و از تحلیل آن به دست نمی‌آید، بلکه از غیر آن کسب و بدان اسناد داده می‌شود، مانند موقعی که می‌گوییم: «فلز منبسط می‌شود» یا «جسم، وزن دارد»، کاملاً معلوم است که در این احکام ذهن متوسل به تجربه می‌شود و به کمک تجربه است که می‌توان درباره انبساط فلز و وزن جسم حکم صادر کرد. این نوع حکم، ضرورت صرف منطقی ندارد و ذهن در موقع صدور آن نمی‌تواند بر تجربه سبقت جوید؛ بلکه اسناد براساس داده‌های خارجی انجام می‌گیرد و به همین دلیل این نوع حکم، متأخر و بعد از تجربه (a posteriori) نامیده می‌شود». نکته آخر اینکه ابطال‌پذیری، ملاک تحدید حدود علوم اختباری از علوم غیراختباری است، ولی چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شد، نظریه‌های حقوقی صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های تحلیلی نبوده و امکان وجود گزاره‌های ترکیبی به معنایی که در این نوشتار مطرح شد، چندان دور از انتظار نیست. کافی است یافته‌ها و داده‌های پساتجربی پژوهشگران حقوق را که در قالب گزاره‌های ترکیبی ارائه می‌شوند، به خاطر بیاوریم.

علاوه بر این، حتی در قلمرو مبانی حقوقی نیز امکان وجود گزاره‌ها و احکام ترکیبی پساتجربی و یا به تعبیر کانت احکام تألیفی ماتقدم، انکارشدنی نیست و در آراء دیوان بین‌المللی دادگستری نمونه‌هایی از احکام ترکیبی یافت می‌شود. «در نظریه‌های ترکیبی دیوان بین‌المللی دادگستری، محمول هر قضیه، زائد بر مفهوم موضوع است؛ گو اینکه اساساً با موضوع نسبت

دارد». با این حساب به درستی نمی توان مرزی بین معرفت‌های مبتنی به احکام تحلیلی و ترکیبی ترسیم نمود، چه اینکه در دانش‌های هنجاری مانند حقوق بین‌الملل ما با طیف متنوعی از احکام / گزاره‌های تحلیلی به‌ویژه در بخش مبانی و اصول تعریف‌نشده و همچنین گزاره‌های ترکیبی پیشاتجربه و پساتجربه روبه‌رو هستیم که شرایط ابطال، اثبات و تأییدپذیری آنها متفاوت است. به عبارت دیگر دلایل پذیرش و تأیید گزاره‌های تحلیلی حقوق با معیارهای ابطال‌پذیری گزاره‌های ترکیبی پساتجربه سیستم حقوقی و همچنین گزاره‌ها و احکام ترکیبی پیشاتجربی آن تفاوت دارد که تفصیل این موضوع مجال دیگری می‌طلبد و آنچه تبیین آن در این نوشتار ضروری به نظر می‌رسد، احصاء نوع و سرشت گزاره‌های حقوقی و به‌دست‌دادن معیارهای تأیید / اثبات و ابطال آنها می‌باشد.

گونه‌شناسی گزاره‌ها و احکام سیستم حقوقی بین‌المللی

۱. انواع گزاره‌های حقوقی

بیشتر اندیشمندان فلسفه حقوق، سیستم حقوقی را مجموعه‌ای از گزاره‌ها / احکام تحلیلی می‌دانند و حتی معتقدند که نفس دگرگونی‌های موجود در نظام‌های حقوقی، مؤید وجود یک صورت منطقی و کلی برای حقوق است. (وکیو، ۱۷: ۱۳۸۰) ولی به نظر می‌رسد که این گفته چندان صائب نیست؛ زیرا در دانشی چون ریاضیات که طبع گزاره‌های آن با گزاره‌های منطقی پهلو می‌زند، وجود گزاره‌ها / احکام ترکیبی پیشاتجربه پذیرفته شده است. کانت در کتاب نقد عقل محض نشان می‌دهد که «احکام تألیفی ماتقدم» (ترکیبی پیشاتجربه) در ساده‌ترین و متداول‌ترین اعمال حساب و شناخته‌ترین قضایای هندسه دیده می‌شود؛ مثلاً وقتی که ما در علم حساب می‌گوییم: $12 = 5 + 7$ اگر به درستی توجه کنیم، خواهیم دید که این قضیه به هیچ روی تحلیلی نیست بلکه تألیفی است؛ زیرا در این معادله عدد ۱۲ در واقع نه در عدد ۵ مندرج است و نه در عدد ۷، بلکه ذهن ما به فعالیت اصیلی پرداخته که دلالت بر خلاقیت ویژه آن دارد یعنی از تألیف دو عدد ۵ و ۷ نتیجه را به دست آورده است. اما از سوی دیگر چون ما در این امر ذهنی به تجربه خارجی متوسل نشده‌ایم، پس این حکم تألیفی، ماتقدم نیز هست». (مجتهدی، ۲۴: ۱۳۶۳) آیا در قلمرو حقوق می‌توان افزون بر احکام تحلیلی، که وجود آن محل تردید نیست، به وجود گزاره‌ها / احکام ترکیبی پیشا / پساتجربه به شرحی که بیان گردید، باور داشت؟ به سادگی نمی‌توان به این پرسش، پاسخ داد؛ زیرا هرگونه توضیحی در این زمینه مستلزم





بررسی و تحلیل ماهیت مفهوم / نظریه حقوقی و به‌طور عام در گرو تبیین مسئله در چارچوب حقوق، منطق و معرفت‌شناسی است و در این رابطه مسئله‌ای که پیش از هر چیز خودنمایی می‌کند دوگانگی امر دستوری (آنچه باید باشد: solen) و امر واقع (آنچه هست: sein) در قلمرو مطالعات حقوقی است. این تقسیم / تفکیک اجتنابناپذیر در گزاره‌ها و احکام حقوقی به‌شکل ضرورت و علیت و به زبان منطقی در قالب انشاء و اخبار ظاهر می‌شود که به‌نوعی به دوگانگی گزاره‌های حقوقی می‌انجامد: گزاره‌ها و احکام ناظر به امر دستوری که علی‌الاصول دارای سرشت و طبعی تحلیلی هستند و احکام / گزاره‌های ناظر به امر واقع و معقول که منطقی‌اً حاوی اخبار و اسناد محمول به موضوع و در نتیجه یا حاصل خلاقیت ذهن و یا محصول و فرآورده تجربه هستند، که می‌توان آنها را در دو دسته طبقه‌بندی نمود: احکام و گزاره‌های ترکیبی پیشاتجربه که کشف و شناسایی آنها از طریق فعالیت ذهنی فراهم می‌شود و گزاره‌ها / احکام پساتجربه‌ای که در طی یک فرایند متنوع علمی مبتنی بر استقراء جامعه‌شناختی به‌دست می‌آیند؛ هرچند کلیت و دوام این گزاره‌ها محل تردید است.

۲. معیار اعتبار / روایی گزاره‌های حقوقی

«گزاره‌های تحلیلی»

جنبه دیگری از مسئله که به فهم بهتر تمایز علوم اختباری و حقوق بین‌الملل کمک می‌نماید، ارائه تحلیلی روشمند درباره شیوه‌ها و معیارهای تأیید / اثبات و ابطال و علمی بودن گزاره‌های این دو حوزه معرفتی است؛ به‌عبارت دیگر با استفاده از چه معیاری می‌توان درستی / اعتبار و روایی گزاره‌ها و احکام حقوق بین‌الملل را تصدیق نمود؟

۱. اثبات‌پذیری تجربی: درباره اعتبار گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل، پیش‌تر دیدگاه اثبات‌گرایی فلسفی "Positivism" که تنها معیار علمی بودن گزاره‌ها را در قابلیت آزمون‌پذیری تجربی آنها جستجو می‌کرد، به اجمال مورد بررسی قرار گرفت و به این نتیجه رسیدیم که گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل با این شاخص، غیرعلمی تلقی شده و شایسته فراموشی و به‌دست آتش سپردن هستند، ولی نمی‌توان به‌صرف غیرآزمون‌پذیر بودن تجربی این نوع گزاره‌ها به غیرعلمی بودن آنها حکم نمود؛ زیرا اگر با همین معیار ارائه‌شده، درباره گزاره‌ مبنایی اثبات‌گرایان (هر گزاره یا حکمی که فاقد قابلیت آزمون‌پذیری تجربی باشد، یک گزاره غیرعلمی است) به قضاوت پردازیم، ضرورتاً به این نتیجه می‌رسیم که چنین گزاره‌ای نیز

غیرعلمی است؛ چرا که صدق و کذب و یا اعتبار/روایی این گزاره با تجربه قابل اثبات نیست. در صورتی که نمی‌توان با یک حکم / گزاره غیرعلمی درباره علمی بودن / علمی نبودن گزاره‌های معرفتی داوری نمود.

۲. ابطال‌پذیری تجربی: چنانکه در صفحات قبل نیز به اجمال بیان شد، این رویکرد در پی بروز تردیدهایی در درستی نگرش اثباتی / تحقیقی و از جمله آشکارشدن معضل استقراء پدید آمد. با این حال کاربرد معیار ابطال‌پذیری در مورد تعیین شرایط علمی بودن گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل به این نتیجه می‌انجامد که نخست: این نوع گزاره‌ها غیراختباری هستند و با معیار ابطال‌پذیری گزاره‌های اختباری که نوعاً ترکیبی پساتجربه هستند، نمی‌توان درباره اعتبار گزاره‌های تحلیلی به داوری نشست؛ دوم اینکه: معیار موصوف صرفاً برای تمییز گزاره‌های اختباری از گزاره‌های غیراختباری به کار می‌رود و در مورد علمی / غیرعلمی بودن گزاره‌های تحلیلی (غیر اختباری) ساکت است. هرچند که علمی بودن گزاره‌های معرفتی را اعم از اختباری بودن آنها دانسته و این سفسطه را که علمی بودن یک گزاره، مساوی با آزمون‌پذیری تجربی آن است، به جد نگرفته و نادرست می‌انگارد.

۳. ثابتهای منطقی: برحسب این معیار، نظریه‌های حقوقی، سیستمی از گزاره‌ها / احکام تحلیلی هستند که نمی‌توان اعتبار / روایی آنها را از راه تجربه "Experiment" اثبات و یا ابطال نمود؛ ولی با این وصف به دلایلی چند، این گزاره‌ها شایسته وصف علمی بودن هستند که مواردی از آن را به اجمال بررسی می‌نماییم. نخست، این قبیل گزاره‌ها چنانکه از تعریف آنها برمی‌آید، چیزی جز اسناد محمول به موضوع نیستند و به عبارت دیگر، نمی‌توان از قابلیت انطباق آنها با امر واقع سخن گفت؛ زیرا چنین گزاره‌هایی حاوی خبری درباره جهان واقع نبوده و صرفاً در چارچوب الزام‌ها و شرایط صدق و کذب منطقی و عقلانیت صوری معتبرند؛ دوم اینکه، این احکام / گزاره‌ها بر سیستمی از اصول متعارف عقل سلیم بنا شده‌اند و در عین حال به دلیل حکومت اصل منع اجتماع نقیضین / ضدین واجد همسازگاری بوده و نمی‌توان از این اصول متعارف، مشتقاتی استخراج / استنباط نمود که حاوی تناقض / ضدیت با اصل مبدأ اشتقاق باشد. بنابراین به دلایلی که ذکر شد، طبیعت عقلانی صوری گزاره‌های تحلیلی که ناشی از ثابتهای منطقی است، اقتضاء می‌نماید آنها را در زمره احکام / گزاره‌های علمی / معقول به مفهوم عام این واژه به‌شمار آوریم.

۴. قراردادیگری: رویکرد قراردادیگری، مسئله معنی‌داری گزاره‌های تحلیلی را در اجماع



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۵۰

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹

جامعه علمی جستجو می‌کند. قرارداد دیگر، به گفته دینگلر «به جستجوی سیستمی از شناخت برمی‌خیزد که بر پایه آخرین زمینه‌ها بنا شده باشد». (پوپر، ۸۳: ۱۳۷۰) به عبارت دیگر گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل تصویری از واقعیت اجتماعی نیست؛ بلکه تنها بخشی از یک ساختار منطقی است. ویژگیهای واقعیت اجتماعی، تعیینکننده این ساختار منطقی نیست؛ برعکس، این ساختار منطقی است که خواص واقعیت پویای اجتماعی را تعیین می‌کند.

گزاره‌های ترکیبی

اما در مورد گزاره‌ها و احکام ترکیبی پیشا / پساتجربه حقوق بین‌الملل چه قضاوتی می‌توان نمود؟ اگر وجود گزاره‌های ترکیبی پساتجربه را در حقوق بین‌الملل بپذیریم که پذیرش آن منافاتی با الزام‌های منطقی و واقعیت‌های قطعی ندارد، اصولاً می‌توان این دسته از احکام / گزاره‌ها را بر تجربه عرضه کرد، زیرا قابلیت آزمون‌پذیری تجربی این احکام محرز است و الزامی به طرد آنها یافت نمی‌شود. اما نباید از این نکته غافل ماند که دوام و کلیت ادعایی این گزاره‌ها از راه تجربه حاصل نشده است و به‌طور کلی، استقراء نمی‌تواند چنین کلیتی را فراهم آورد. «معمول چنان است که یک استنتاج یا استنباط را زمانی «استقرایی» بنامند که بنا بر آن از گزاره‌های جزئی، همچون آنها که نتایج مشاهده‌ها یا آزمایشها را گزارش می‌کند، بتوان به گزاره‌های کلی، همچون فرضیه‌ها و نظریه‌ها رسید. از نظر منطقی، این امر بسیار دور از وضوح است که ما چنین حقی داشته باشیم که از گزاره‌های جزئی، هر اندازه هم شمار آنها زیاد باشد، گزاره‌های کلی استنباط کنیم؛ زیرا هر نتیجه‌ای که از این راه به‌دست آمده باشد، همیشه امکان آن هست که نادرست بودن آن آشکار شود: هرچه هم شماره قوهای سفید که تاکنون دیده‌ایم، بسیار بوده باشد، صحت این گزاره را به اثبات نمی‌رساند که همه قوها سفیدند». (همان، ۳۲-۳۱) روشن است که معضل استقراء، دامن گزاره‌های ترکیبی پساتجربه حقوق بین‌الملل را رها نمی‌کند و به سخن دیگر گسترده‌ترین مشاهده‌ها و آزمایش‌های جامعه‌شناختی، نمی‌تواند پژوهشگران را به صدور گزاره‌های کلی رهنمون سازد. با عنایت به همین معضل حل‌ناشدنی استقراء بود که در فلسفه علم، رویکرد ابطال‌گرایی پدیدار و طرحی تازه برای ارزیابی علمی بودن گزاره‌ها و احکام معرفتی به‌دست داده‌شد؛ به‌گونه‌ای که از این معیار می‌توان برای بررسی علمی بودن گزاره‌های ترکیبی پساتجربه حقوق بین‌الملل نیز استفاده نمود. البته «باید به‌وضوح میان ابطال‌پذیری و ابطال تمایز قائل شویم؛ ابطال‌پذیری را تنها به‌عنوان ملاکی برای خصوصیت اختباری سیستم گزاره‌ها»



باید تلقی نمود در حالیکه شرط لازم بطلان یک نظریه آن است که «گزاره‌های شالوده‌ای / جزئی متناقض با آن را قبول کنیم» (همان، ۸۹) و از آنجا که پذیرش گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با یک نظریه حقوقی مبتنی بر احکام ترکیبی پساتجربه خودبه‌خود به تکوین و شکل‌گیری یک سیستم خود متناقض می‌انجامد، چاره‌ای جز طرد چنین نظریه‌ای در میان نیست. بنابراین، اقتضاء شرط همسازگاری یک سیستم تئوریک و مبتنی بر اصول متعارف و در عین حال، دارای گزاره‌ها و احکام ترکیبی پساتجربه آن است که همزمان نمی‌توان به صحت فرضیه‌های ابطال‌گر و در عین حال به اعتبار نظریه‌ای که وجود گزاره‌های جزئی متناقض با آن مسلم و قطعی است، قائل شد و یا باور داشت؛ زیرا پذیرش هر حکمی برخلاف این استنباط، به‌منزله قبول تناقض و ناسازگاری در بطن سیستم حقوقی بین‌المللی است.

آیا این حکم درباره گزاره‌های ترکیبی پیشاتجربه نیز صدق می‌کند؟ به عبارت دیگر آیا صرف وجود گزاره‌های به اصطلاح شالوده‌ای متناقض با نظریه‌های مبتنی بر احکام ترکیبی پیشاتجربه همانند احکام ترکیبی پساتجربه به تناقض می‌انجامد؟ ظاهراً این دسته از گزاره‌ها و احکام، تابع اصل تناقض نیستند و با این الگو نمی‌توان شرایط صحت و اعتبار آنها را معین نمود؛ یعنی از وقوع تناقض در سیستم حقوقی به این نتیجه رسید که جمع بین گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با نظریه‌های مبتنی بر احکام ترکیبی پیشاتجربه محال است؛ چه اینکه منع اجتماع نقیضین و همسازگاری سیستمی، اصل حاکم بر رابطه گزاره‌های ترکیبی پساتجربه (نظریه علمی اعم از آموزه‌های حقوقی «دکترین»، نتایج احکام قضایی و قواعد حقوقی) و گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با آن، و گزاره‌های تحلیلی حقوقی (قواعد تفسیر، دکترین، مقدمات، علل موجهه احکام قضایی و اصول و مبانی حقوقی) است و نه یک قانون عام منطبق حقوقی که در مورد تمام گزاره‌های حقوقی با هر سرشت و گوهری اعمال شود. در منطق استعلایی و دیالکتیک کانتی، گزاره‌های ترکیبی پیشاتجربه به معنای پایان نزاع دیرپای فلسفی بین پیروان نحله اصالت تجربه «Empiricism» و مکتب اصالت عقل «Rationalism» قلمداد می‌شود. زیرا کلیت و ضرورت که صفات متمیزه احکام تألیفی ماتقدم شناخته می‌شود، خود شرایط اصلی عینیت است. (مجتهدی، ۱۳۷۳: ۲۶) اما در قلمرو حقوق، گزاره‌هایی از این دست، حلقه پیوند و نقطه همگرایی عقل و تجربه به‌شمار می‌آیند؛ عرصه‌ای که مرز التقای یافته‌های خرد سیری‌ناپذیر و تجربه جاه‌طلب آدمی است و شرایط صدق و اعتبار این گزاره‌ها، تابع معیارهای منطق صوری ارسطویی (اصل منع اجتماع نقیضین و ضدین) نیست. اینجا عرصه تعارض‌های عقل نظری است و این گزاره‌ها احکام جدلی





الطرفینی “Antinomie” هستند که صورت آنها ترکیبی پیشاتجربه، ولی ماهیت و محتوای آنها در قلمرو پدیداری حقوقی “Legal Phenomena” با عینیت جهان واقعی، سازگار و تابع اصل عینیت، توالی زمانی و اقتران مکانی (پیوند تاریخ و جامعه‌شناسی) بوده ولی در قلمرو فراپدیداری حقوقی “Legal Nomena” که عرصه ارزش‌ها / نصوص عقلی محسوب می‌شود، محتوای گزاره‌های موصوف، حاوی دو حکم متعارض است که نمی‌توان به طرد آنها و یا پذیرش یکی و طرد دیگری دست یازید، و این نتیجه دیالکتیزه شدن منطق حقوقی است. اما آنچه در پرتو منطق استعلایی «نه منطق حس و فاهمه، که به نظر کانت، محدوده اصل امتناع تناقض است» (همان، ۸۶) قابل ذکر است نخست اینکه در این حوزه، اصل منع اجتماع نقیضین کاربرد ندارد؛ دوم اینکه، می‌توان برای این نوع تعارض‌ها اعتبار قائل شد، همان رویکردی که هگل با اعمال / کاربست منطق دیالکتیکی (وضع “These”، وضع مقابل “Antithese” و درنهایت وضع جامع “Synthese”) به آن رسید، و اعتقاد داشت که در مرحله‌ای از تکامل ذهن به نام فهم است که در آن، ذهن هر دو ضدی را مانع‌الجمع و مطلقاً گسسته از یکدیگر می‌انگارد. ولی اصل راهنمای خرد این است که دو چیز نایکسان، یکسان نیز هستند. (ستیس، ۱۳۸: ۱۳۷۰-۱۳۷)

بهره سوم

اوصاف نظام تحلیل حقوقی:

در بهره شماره دو از همین نوشتار، بخشی از وجوه تمایز و افتراق حقوق بین‌الملل با علوم اختباری “Empirical” بررسی و تبیین شد. در راستای همان موضوع وجه دیگری از تمایز حقوق بین‌الملل را با علوم انسانی / اجتماعی تشریح می‌نماییم تا بدین شیوه فهم معتبری از میان‌رشته‌ای بودن این رشته به دست آید و آنگاه روشن شود که روابط بین‌الملل چه جایگاهی در این ارتباط دارد. با توجه به اینکه تحلیل پدیدارهای حقوقی در متن تنوع و جامعیت آن، مستلزم پرداخت گونه‌ای نظریه عمومی حقوقی است، به همین منظور تبیین رابطه ابعاد هنجاری “Normative” و علمی “Scientific” حقوق با منطق، اخلاق و علوم انسانی / اجتماعی به‌رغم بدآموزی‌های تاریخی، گام نخستینی است که باید برداشته شود.

منطق و حقوق

درهم‌تنیدگی ابعاد هنجاری / دستوری (عقل عملی و نظری) و علمی / توصیفی (عقل ابزاری

و تجربی) حقوق، از این دانش چهرهای منحصر به فرد ساخته است که هم حضور منطق را در تحلیل و تفسیر پدیدارهای حقوقی اجتنابناپذیر نموده، و همپای نظریه‌های شناختشناسی / علمی را به این عرصه کشانده است. با این حال، تنوع احکام حقوقی، اعم از احکام دستوری (عملی) است و حکمهای نظری را نیز در بر می‌گیرد که نظام تحلیل هر کدام از این احکام / گزاره‌ها متفاوت است.

۱. احکام دستوری حقوق بین‌الملل: حقوق بین‌الملل حاوی یک سلسله قواعد ویژه است که «در بر گیرنده نوع خاصی از حکم، یعنی احکام عملی است. این احکام با توجه به این معنا که هدایتگر فعل و عمل اند، دقیقاً دستوری یا ضابطه‌مندند». (حبیبی، ۱۳۷۳: ۲۸) مسلم است که نظام استنتاج حقوقی که این نوع احکام، فرآورده و محصول آن محسوب می‌شود، به‌خودبخود یک نظام منطقی است. اما هنوز به‌طور قاطع نمی‌توان گفت که چنین نظام استنتاجی همان نظام برگرفته از منطق صوری ارسطویی است. درست است که شکل‌های چهارگانه قیاس در تحلیل‌های حقوقی به‌کار گرفته شده‌اند، ولی به این معنا نیست که منطق حقوقی همان منطق ارسطویی بوده که برای تطبیق با مقتضیات حقوقی تعدیل شده است. بلکه با قاطعیت می‌توان گفت که منطق حقوقی «منطقی ویژه است؛ کمتر یک منطق قیاسی استدلالی از نوع ریاضی و یا شبیه به آن، و بیشتر منطق ترجیح “Preferential Logic” منطق براهین مناسب و به تعبیر رکازنس زیکس “Recasens Siches” حقوقدان مجار، منطق امر معقول است». (همان، ۳۰) البته از این گفته نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که منطق امر معقول، تنها منطقی است که در حقوق کاربرد دارد. اگر به تنوع گزاره‌ها و احکام حقوقی توجه کنیم، برای تحلیل هر کدام از این احکام باید از قواعد منطق خاصی تبعیت کنیم.

احکام دستوری که الزام‌ها / تکالیف نظام حقوقی بین‌المللی را بیان می‌کنند، از لحاظ گونه‌شناسی در زمره گزاره‌های تحلیلی قرار می‌گیرند و طبیعت / سرشت این گزاره‌ها چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، مبتنی بر ثابتهای منطقی و شاخص‌های اعتبارسنجی گزاره‌های غیراختباری است و یا حداقل در شمار آن دسته از گزاره‌ها قرار می‌گیرند که اعتبار آنها به اجماع جامعه حقوقی برمی‌گردد. این احکام اصولاً تابع «منطق تکلیف» هستند و مبادی اولیه آنها از ضرورت‌های منطق امر معقول برمی‌خیزد. گرچه زیربنای تعهدات حقوق بین‌المللی را می‌توان در این احکام جستجو کرد، ولی دامنه شمول، فرایندهای شکل‌گیری، و آثار نقض تعهدات بین‌المللی را که در چارچوب نهاد مسئولیت بین‌المللی و منابع حقوق بین‌المللی





مطالعه می‌شود، در پرتو منطق تکلیف که خصیصه انحصاری حقوق، اخلاق و نظام‌های دینی / ایدئولوژیک است، نباید تبیین نمود و به منطقی مراجعه نمود که برای تبیین گزاره‌های ترکیبی حقوق بین‌الملل سازگارتر به نظر می‌رسد. نکته دیگری که شایان یادآوری است، این مسئله می‌باشد که با وجود منطقی بودن طبع احکام و گزاره‌های حقوقی، توصیف، تفسیر و اجرای قواعد حقوقی متضمن احکام دستوری، در مواردی ممکن است به نتایج نامعقول، مضحک و غیرمنصفانه بینجامد. در این موارد، از منطق کاری ساخته نیست؛ زیرا تبیین امر معقول و منصفانه و یا مفهوم مخالف آن، امر نامعقول و غیرمنصفانه در جهان حقوق، بیشتر از الزام‌های اخلاقی مایه می‌گیرد تا از قواعد منطقی که جایی برای این ظرافتها در آن تعبیه نشده است. در این موارد تنها منطق ترجیح است که می‌تواند راهگشای ابهام‌ها و معضلاتی از این دست باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری در برخی از آراء خود، انصاف را در مواردی، وسیله انحراف از قاعده حقوقی تلقی نموده و برخلاف اقتضاء حکم دستوری مندرج در قاعده استنادی، مبادرت به صدور رأی نموده است و البته روشن است که «انصاف در سیاق خاص منابع حقوق بین‌الملل، مفهومی کاملاً متفاوت با انصاف و عدالت در مفهوم ارزش‌های کلی و لازم هر سیستم حقوقی دارد». (فلسفی، ۱۱: ۱۳۷۹) مسئله بعد، محتوای قاعده دستوری حقوق بین‌الملل است که منطق صوری خود را درگیر آن نمی‌سازد. به این معنا که چنین منطقی تنها به اصول پیشینی می‌پردازد و به «محتوای زنده یا ماده اصلی قواعد حقوقی» (همان، ۱۹) توجه و اهتمام نمی‌ورزد. پرلمان بحق می‌گوید: «وظیفه منطق صوری، عرضه نتیجه همبسته با مقدمات است. ولی وظیفه منطق حقوقی است که قابل قبول بودن مقدمات را ارائه کند». (حبیبی، ۸۱: ۱۳۷۳) تدارک «مقدمات قابل قبول، نه از منطق صوری ساخته است و نه از منطق غیرصوری. این مسئولیت مهم بر عهده روش‌شناسی حقوقی است» که نظام تحلیل و استدلال حقوق بین‌الملل را از نظام استدلال سایر علوم انسانی / اجتماعی و حتی از استدلال ریاضی متمایز می‌کند. «ماهیت روابطی که حقوقدان وارد میدان می‌کند» (همان، ۸۹) فصل حقوق و به معنایی ویژگی استقلال نظام تحلیل حقوقی است. تناظر با واقعیت، دغدغه علوم محض و اختباری است؛ در حالیکه در حقوق بین‌الملل علاوه بر واقعیت و نقابهای متنوع آن، ارزش‌ها نیز راهزن‌ناند. بنابراین، گزاره‌ها / احکام و «مفاهیم حقوقی، حاوی دو زمینه‌اند و یا به عبارت دیگر، حقوقدان به عدم انطباق مفاهیم خود، هم در قبال امور واقع و هم در برابر ارزش‌ها، آگاهی و توجه دارد. روش‌شناسی حقوقی باید معنی این عدم انطباق را کشف کند و دریابد که مفاهیم حقوقی را با مراجعه به این دو حقیقت چگونه

می‌سازند. (همان، ۹۵) و این ویژگی یعنی دیالکتیک و پیوند ارزش و امر واقع باعث می‌شود که «هیچ حقوقدانی به بدیهی بودن نظریات خود یقین و اطمینان ندارد. در ماده حقوق غالباً مواضع به‌گونه‌ای آشتیناپذیر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و علت آن هم این است که نظریات حقوقی مبتنی بر دلایل مثبتۀ برهانی نیستند؛ بلکه متکی بر حجتهایی هستند که قدرت اقناع و معنی‌دار بودن آنها را به انحاء مختلف می‌توان ارزیابی کرد». (همان، ۱۱۰)

۲. احکام علمی / توصیفی: قرن نوزدهم قرن غرور علمی است (سروش، ۱۳۶۸:۱۴) و اثبات‌گرایی «در دامن چنین قرنی و در قلب چنین فضایی پرورش یافت». (همان) البته این روحیه در میان گروهی از علمای اجتماعی نیز خودنمایی می‌کرد تا اینکه تفکر غالب و فراگیر عرصه علوم اجتماعی شد. حقوق بین‌الملل نیز که از این تحولات برکنار نبود / نماند، به دامان پوزیتیویسم درغلطید؛ به‌گونه‌ای که جماعتی از حقوقدانان بین‌المللی با کاربست و اعمال روش اثباتی و یا تحقیقی در حوزه حقوق، به سلطه بینش‌های عقلگرایی و حقوق طبیعی مهر خاتمت زدند و احکام حقوقی را پیراستند و جز گزاره‌های ترکیبی پساتجربه، به نفی سایر احکام حقوقی دارای طبع و سرشت غیرترکیبی و حتی گزاره‌های ترکیبی پیشاتجربه کمر همت بستند. ولی در این میانه آشفستگی، چراغ عقل برای همیشه خاموش نماند و آگاهان با ادای حق تجربه، افسونگری‌های عقل را نیز از یاد نبردند؛ به‌طوری که نوانیادگرایی و سایر نحله‌های فکری از افراطگری آنان کناره‌جسته و عرصه‌ای هرچند محدود، برای حاکمیت اخلاق، عقل، وجدان جمعی، عدالت با مفاهیم متغیر و حقوق فطری تدارک دیدند که بازتاب آن را در تدوین ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری از سوی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌المللی وقت ملاحظه می‌کنیم. هرچند برخی از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که «منابع مادی حقوق بین‌الملل نیز منابع اصیلی هستند که بدون توجه به آنها هرگز نمی‌توان به واقعیت دست یافت؛ منتها شناختن واقعیت، تنها از طریق بررسی‌های علمی و مطالعات جامعه‌شناختی میسر است». (فلسفی، ۱۳۷۹:۸) اما آنچه از میراث اثبات‌گرایان حقوقی می‌توان برگرفت، شناسایی گزاره‌های علمی / توصیفی در حوزه حقوق بین‌الملل است. بدون تردید حقوق بین‌الملل نوین، هم‌دل در گرو پاره‌ای از ارزش‌ها دارد و هم از عشوه واقعیت‌ها نصیبی برده است. این ویژگی انحصاری و استثنایی چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شد، به دیالکتیزه شدن حقوق بین‌الملل و تکامل منطق حقوقی آن کمک کرده‌است که از جمله تمایزات / افتراقات آن از سایر دانش‌های انسانی / اجتماعی محسوب می‌گردد. به‌گونه‌ای که امروزه در کنار احکام / گزاره‌های تحلیلی





می‌توان از گزاره‌های ترکیبی در سیستم حقوقی بین‌المللی یاد کرد و همین دوگانگی احکام، راز ثبات / تغییر و ایستایی / پویایی حقوق بین‌الملل را آشکار می‌سازد. دانشی که به دو سودا و دو دلبر دل سپرده است؛ در مقامی چون علم اختباری، به مشاهده و آزمایش روی می‌آورد و گزاره‌ها و احکامش تابع قواعد و معیارهای سنجش اعتبار گزاره‌های علمی است و در موقعیتی دیگر، استدلال‌هایش متکی به گزاره‌های تحلیلی صرف است و احکامش از منطق و عقل سیراب می‌شوند. کافی است به نمونه‌ای در این عرصه بیندیشیم: دولت به‌عنوان تابع اصیل حقوق بین‌الملل در روابط بین‌الملل دیگر به‌گونه‌ای که فردریش هگل تصور می‌کرد «حد نهایی آزادی و غایت کمال روح انسان» (ستیس، ۲۱: ۱۳۷۰) هویتی عقلی قلمداد نمی‌شود؛ بلکه واقعیتی تجربی محسوب می‌شود و یا دست‌کم تحلیل و تشریح عناصر آن با داده‌های جزئی / تجربی امکان‌پذیر است. کنترل مؤثر بر سرزمین، آستانه تفکیک مخاصمات مسلحانه بین‌المللی از مخاصمات غیربین‌المللی، شواهد اثبات تملک سرزمینهای بدون حاکم / مالک، نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر، نقض هرگونه تعهد بین‌المللی، بهره‌برداری از فضا و یا قلمرو میراث مشترک بشریت، و... بدون استناد مستقیم / غیرمستقیم به تجربه و ساختن گزاره‌های ترکیبی پساتجربه قابل شناسایی / اثبات و احراز نمی‌باشد. وجود نظریه‌های برساخته از گزاره‌های ترکیبی در حقوق بین‌الملل، از لحاظ روش‌شناسی باعث تقریب و نزدیکی آن به دانش‌های اختباری / اثباتی گردیده است؛ به حدی که برخی از پژوهشگران حقوقی با توجه به تغییر پارادایم روش‌شناختی حادث شده در این قلمرو، تعاریف کلاسیک حقوق بین‌الملل را تک‌بعدی و یا معطوف به قاعده محوری انگاشته و خواهان تجدید نظر در رویکردهای موصوف هستند. اگر به این واقعیت توجه کافی نشان دهیم که برخلاف پیش‌های کلاسیک، موضوع علم حقوق، مطالعه قوانین و از یک منظر کلی‌تر، پدیده‌های حقوقی است، به‌خوبی درمی‌یابیم که شناخت پدیده‌های حقوقی بدون کاربست روش‌های مألوف و مرسوم در علوم اختباری / اثباتی غیرممکن به‌نظر می‌رسد. امروزه دیگر حقوق بین‌الملل، معرفتی با بنیادهای عقلی صرف و محدود به مجموعه‌ای از نظریه‌های انتزاعی نیست؛ بلکه ما به‌گونه‌ای شاهد تجربی شدن روزافزون آن هستیم. ولی نباید از این نکته چنین برداشت نمود که «بایدها» از قلمرو حقوق بین‌الملل رخت بریسته‌اند؛ زیرا در حقوق، ما از یکسو با هست‌ها سروکار داریم؛ یعنی حقوق، آن‌گونه که هست؛ و از طرف دیگر با بایدها، یعنی حقوق آن‌گونه که باید باشد. برای به‌دست‌آوردن معیار شاخص از آنچه هست، معمولاً از روش استقراء برای

جمع‌آوری و شناخت داده‌های تاریخی و پدیده‌شناسی حقوق و نهادهای مربوطه در کشورهای مختلف استفاده می‌کنیم. در اینجا کار صرفاً تجربی است، اما در عین حال به شناخت اصول و هنجارهای اولیه، که به مدد عقل یا شهود حاصل می‌شود، نیز احتیاج داریم. برای دستیابی به معیار شاخص از آنچه باید باشد، باید از روش قیاس بهره جست. البته این مسئله نیز حایز اهمیت است که حقوق‌دانان باید از یک منظر برون‌حقوقی - برخلاف آنچه امروزه مرسوم است و تمام تحلیل‌ها، درون‌حقوقی صرف و با ابتناء بر نصوص و اصول موضوعه صورت می‌گیرد - به این موضوع، توجه کافی نشان دهند.

افتراق / تمایز و تشابه میان علوم اجتماعی / انسانی و حقوق بین‌الملل

مفهوم علوم اجتماعی / انسانی طیف متنوع و گسترده‌ای از مسائل و موضوعات را در بر می‌گیرد که ویژگی عام آن، میان‌رشته‌ای بودن و چندبعدی بودن "Multidimensionality" پدیدارهای مورد بررسی، منحصر به فرد بودن / تکرارناپذیری موقعیت‌های مسئله‌ای، دلیل محوری نظام تحلیل داده‌ها، نسبی‌انگاری یافته‌ها و تشتت روش‌ها / ساختارهای منطقی تحلیلی است. تا این اواخر، به‌ندرت از کاوشهای تجربی برای بررسی مسائل اجتماعی / انسانی استفاده می‌شد، ولی با چیرگی رویکرد اثبات‌گرایی در علوم اختباری، این رویکرد برای اولینبار در دانش نوپای جامعه‌شناسی مرسوم گردید. اما طبع متفاوت علوم انسانی، مانع اصلی گسترش ظرفیتهای روش‌شناختی این علوم محسوب می‌شد. علمی که با ارزش‌ها و اولویتهای انسانی سروکار دارد، به‌سادگی توان هم‌سازی و تطبیق با روش‌شناسیهای معطوف به پدیدارهای مادی / کمی و تکرارپذیر / آزمون‌پذیر را ندارد. حقوق بین‌الملل نیز که شعبه‌ای از علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود، واجد همان ویژگیهایی است که برای علوم اجتماعی / انسانی برشمردیم. اما آنچه حقوق بین‌الملل را از علوم دارای تبار، خاستگاه، روش و نظام منطقی و تحلیلی مشترک، متمایز می‌نماید، وجود گزاره‌های دستوری / تجویزی است که ناظر به رفتار و کنش ارادی تابعان حقوقی اعم از دولت‌ها، سازمان‌ها و دیگر بازیگران بین‌المللی در چارچوب منطقی تکلیف می‌باشد. چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شد، این ویژگی انحصاری، فصل حقوق از علوم اجتماعی / انسانی و نقطه اشتراک آن با نظام‌های اخلاقی و دینی محسوب می‌شود. تمایز مهم دیگری که می‌توان به آن پرداخت و از همین خصلت دستوری حقوق بین‌الملل مایه می‌گیرد، تفاوت کارکردی آن با سایر علوم اجتماعی / انسانی است. به‌عبارت دیگر شأن وجودی نظام‌های



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۵۸

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹



حقوقی، تبیین صرف پدیدارهای حقوقی نیست که به طریق اولی مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی است، بلکه در عین حال به کنترل نظام اجتماعی، قاعده‌مند کردن روابط، تثبیت ارزش‌های مشترک، مشروعیت‌بخشی به رفتار تابعان و تکوین هویت آنها نیز اهتمام دارد که در بهره‌ای دیگر از همین نوشتار به این موضوع تحت عنوان کارکردهای سیستم حقوقی بین‌المللی پرداخته شده است.

در مقام تبیین تمایزات میان حقوق بین‌الملل و نظام‌های تکلیفی از قبیل اخلاق و دین، این نکته جلب توجه می‌کند که با وجود اشتراکها، کنشها و دادوستدهای متقابل، یک نظام حقوقی، معمولاً دارای ضمانت اجرای مادی است. در حالیکه دین و اخلاق به معنای خاص واژه، فاقد چنین ضمانت اجرایی هستند. نکته تمایز دیگر به غایات و اهداف آن دو برمی‌گردد. هدف و غایت هنجارهای حقوقی چیزی جز تنظیم روابط اجتماعی نیست، در حالیکه رسالت نظام‌های اخلاقی رستگاری، رهایی از گناه و زدودن پلیدی‌ها از دامن جان مکلفان و پیروان است. (ذاکریان، ۱۳۸۳: ۱۰۶) تفاوت بعدی حقوق بین‌الملل و نظام‌های تکلیفی، به سرشت آنها برمی‌گردد. در حقوق بین‌الملل درآمیختگی و وحدت واضعان و تابعان حق و تکلیف، واقعیتی غیرقابل انکار است؛ در صورتی که جدایی و تمایز بین شارعان و مکلفان در نظام‌های دینی، و استقلال ایده‌های اخلاقی از پیروان نظام‌های اخلاقی، چنان آشکار است که نیازی به اثبات ندارد. نظام‌های تکلیفی در قالب ارزش‌ها چهره می‌نمایند که بعضاً لاهوتی و فرایپدیداری هستند، در حالیکه حقوق بین‌الملل در لوای خیر مشترک و ارزش‌هایی که برخاسته از «جامعه‌ای ناسوتی است که صورت آن در همین عالم ترسیم می‌گردد، و در نتیجه ارزش‌های مرتبط با آن، ارزش‌های مدنی است» (فلسفی، ۱۳۷۹: ۲۲) پا گرفته و به تکامل خود امیدوار است.

بهره چهارم

عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

تجزیه مفهومی سیستم حقوق بین‌الملل، عناصر چهارگانه‌ای به دست می‌دهد که از ترکیب / تعامل و کارکرد همسوی آنها، این سیستم حقوقی ساخته و پرداخته شده است که عبارت‌اند از: ۱. هنجار، ۲. نهاد، ۳. آیین و ۴. سازوکار. متأسفانه تاکنون تلاش جامعی برای انطباق این مفاهیم با عناصر سیستمی (ورودی، پردازش، خروجی و بازخور) صورت نگرفته است. با این وصف، امید آن می‌رود تئوریزه کردن امکان چنین تطبیقی، با بازخور مثبت جامعه حقوقی مواجه شود

و کسانی این عمل را گسترش ظرفیتهای روش شناختی حقوق بین الملل تلقی نموده و این طرح ساده را که نیازمند تکمیل، تقویت و پالایش است، با همت والای خود توسعه بخشیده، زمینه استعلاى آن را فراهم آورند.

ورودی / درونداد “Input” سیستم حقوقی

جامعه بین المللی به مفهوم محیط سیستم حقوقی بین المللی، یک هویت کاملاً پویا و سیال است که هنوز دامنه، حد و مرز و محدوده آن تعریف و تثبیت نشده است. این جامعه در عصر کلاسیک حقوق بین الملل، محدود به حوزه سیاسی / فرهنگی اروپا و با محوریت دولت ملی بود، ولی امروزه این محیط سیستمی دستخوش تغییر و تحول گردیده است؛ به گونه ای که دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش خود به اجلاس هزاره از «تغییر مناسبات بین الملل به سوی مناسبات جهانی به عنوان ویژگی قرن بیست و یکم» یاد کرده است. بنابراین، اعصار / دوران سه گانه ای را در تحول محیط سیستم بین المللی می توان برشمرد: عصر هویت قاره ای که برجستگی آن، محوریت اروپا، نابرابری و سیاست قدرت است؛ عصر مناسبات بین المللی با ظهور بازیگران جدید، سیستم امنیت جمعی و فرایند استعمارزدایی؛ و در نهایت عصر مناسبات جهانی متعاقب ظهور و گسترش فرایند جهانی شدن “Globalization”. گذار از نظام بین المللی به نظام جهانی و فرصتها / تهدیدهای ناشی از آن در ابعاد امنیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی، چهره، بافت، هویت، انسجام، منطق و شیوه تعامل در محیط سیستم بین المللی را به کلی دگرگون ساخته است. سیستم حقوقی بین المللی که در تعامل مستقیم / مستمر با محیط سیستمی است، از این تحولات گسترده برکنار نمانده و مجموعه ای از داده ها، مطالبات، انتظارات، گرایشها / روندها و بازخورها از آن دریافت می کند که مجموعه این عوامل، ورودی های سیستم حقوقی بین المللی را تشکیل می دهد. بنابراین، روابط بین الملل از یک بعد ویژه، شکل دهنده بیشترین ورودیهای این سیستم است. این ورودیها مبنای خاستگاه و الزامهای متفاوتی دارند؛ به همین دلیل دسته بندی آنها بر حسب یک الگوی ساده ولی قابل تعمیم / تغییر ضروری است.

۱. دسته ای از این ورودیها بازتاب مستقیم ساختار و منطق تعامل محیط سیستمی محسوب می شوند که می توان به عوامل / مؤلفه هایی همانند غلبه و چیرگی وضع طبیعی “State of Nature” بر وضع مدنی در جامعه بین المللی که هرج و مرج و برتری سیاست قدرت بر حاکمیت قانون،





نمود عینی آن است، وحدت هویتی واضعان / تابعان قاعده حقوقی، تفوق منافع اجزاء سیستم بر منافع سیستمی، توزیع نامتناسب ظرفیتها، سرشت منافع محور روابط بین‌المللی و محوریت دولت اشاره کرد.

۲. ورودی‌هایی که متأثر از وضعیتهای تثبیت شده / تثبیت نشده‌اند. این گروه از ورودی‌ها طیف گسترده‌ای از واقعیات حاکم بر جامعه بین‌المللی را منعکس می‌نمایند که می‌توان مواردی از قبیل تکامل و گسترش علوم، رشد فناوری، انفجار اطلاعات، شکل‌گیری فضای مجازی، گشایش قلمرو فضایی، ایده‌های حقوق بشری، تجارت آزاد، دموکراسی خواهی و حساسیت ملتها نسبت به سرنوشت خود که روی هم رفته پیامدهای مثبت / منفی جهانی شدن و یا عوامل شتاببخشی به آن محسوب می‌شوند، را نام برد. در این دسته همچنین می‌توان به ظهور / پیدایی مکاتب فکری، انقلاب‌های اجتماعی، و اتحادها / همگرایی‌های جهانی و منطقه‌ای اشاره نمود که در قالب ورودی‌های سیستم حقوقی قابل بررسی و مطالعه هستند.

۳. ورودی‌هایی که شیوه تعامل، رفتار و هویت بازیگران محیط بین‌المللی به آنها شکل می‌دهد. روابط موجود در محیط بین‌المللی، طیف متنوع و متکثری از تقابل، که نمود افراطی آن جنگ است، تا تعامل و همگرایی را در بر می‌گیرد. جنگ سرد در دوران سلطه حاکمیت دوقطبی، تقسیم دو / سه و چندگانه جهان، افکار عمومی، چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی، انزواگرایی و جهان‌گرایی، امپریالیسم و ایده دولت هژمونیک، ظهور بازیگران نوین، شرکتهای چندملیتی و جامعه مدنی جهانی، نمونه‌هایی از این دسته ورودی‌ها به‌شمار می‌آیند که بستر آنان روابط بین‌الملل است.

۴. مفاهیم، الگوها و چارچوب‌ها نیز در فرایند شکل‌گیری ورودی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی نقش حایز اهمیتی دارند. به‌گونه‌ای که به‌سادگی می‌توان از تغییر پارادایم حاکم بر مفاهیم کلاسیک و پیدایش منطق تفسیری نوین مفاهیم بشری، سخن به‌میان آورد؛ مفاهیمی چون منافع سیستمی، همبستگی بشری، امنیت جمعی، صلح، پیشرفت، دموکراسی، فقر، محیط زیست، خلع سلاح و تروریسم، صرفاً گوشه‌ای از زرادخانه معنایی محیط سیستمی روابط بین‌الملل است که بر سیستم حقوقی عرضه می‌شود.

نکته آخر اینکه توسعه و گسترش دسته‌بندی‌های مربوط به ورودی‌های سیستمی و تعیین مصادیق مرتبط، نیازمند فرایند توصیف پدیده‌های اجتماعی است. اما آنچه در این ارتباط حایز اهمیت است، شناسایی ورودی‌هایی است که به ساختار، منطق و شیوه تعامل، هویت و رفتار

بازیگران، الگوها و مفاهیم و ارزش‌ها / واقعیت‌های جامعه بین‌المللی (محیط سیستم حقوقی بین‌المللی) و بازخورهای مثبت / منفی سیستم حقوقی بین‌المللی برمی‌گردند و آن را بازتولید می‌کنند. با این حساب می‌توان کنشهای محیط سیستمی را در قالب ورودی‌های سیستم حقوقی مطالعه نمود که خود این کنشها نیز باهم تفاوت دارند. (کنشهای طبیعی و مدنی)

۱. کنشهای طبیعی / سیاسی

بخشی از این کنشها از نظم‌پذیری حداقلی / محدود برخوردارند و معمولاً الزام‌های سیستم حقوقی را بر نمی‌تابند که چاره‌ای جز شناسایی واقع‌گرایانه آنها وجود ندارد. مسائل و موضوعاتی که با منافع حیاتی دولت‌ها به‌ویژه اعضای توانمند جامعه بین‌المللی پیوند خورده است، نمونه‌ای از این دسته کنشهاست که نه تنها بیرون از قلمرو نفوذ و نظم‌دهی سیستم حقوقی واقع شده‌اند، بلکه نظم ویژه خویش را بر جامعه بین‌المللی تحمیل می‌کنند که می‌توان آنها را جعبه‌های سیاه محیط سیستمی روابط بین‌الملل / حقوق بین‌الملل نامید. با این حال درک ایستا از چنین کنشهایی با سرشت پویا / متحول سیستم حقوقی و محیط سیستمی آن، که حالات سیستمی متنوعی از خود در گذار زمان به نمایش گذاشته است، تناسب ندارد.

۲. کنشهای مدنی / حقوقی

مقوله دیگری از کنشهای محیط سیستمی، واجد ظرفیت همسازگاری، قاعده‌مندی و نظم‌پذیری هستند. این کنشها و به‌عبارت دیگر ورودی‌های سیستمی، خود را با الزام‌های سیستم، هماهنگ نموده و در حیطه نفوذ و کنترل / پایش، قواعد / هنجارهای سیستم حقوقی قرار گرفته و ساماندهی می‌شوند که به آنها کنشهای مدنی می‌گویند.

پردازش / فراگرد، 'Process'

حقوقی بین‌الملل، در عین تأثیرپذیری از محیط سیستمی، بر آن تأثیر نیز می‌گذارد. غالباً دامنه این تأثیرپذیری / تأثیرگذاری، طیف متنوعی از سازگاری / تطابق و همگرایی تا تعارض / واگرایی را نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که برخی از ورودی‌ها (کنشهای مدنی محیط سیستمی) با اندکی جرح و تعدیل، و در مواردی با همگرایی تام و اجماعی نهاد سیستم به فرآورده نهایی سیستم تبدیل می‌شوند و دسته‌ای دیگر تا مرز فروپاشی نهاد سیستم بر آن فشار وارد می‌سازند. (کنشهای طبیعی و سیاسی محیط سیستمی) آنچه در این فرایند حایز بیشترین اهمیت است (تعامل سیستم با محیط سیستمی خود) و در تحلیل‌های سیستمی، مهم‌ترین کارکرد / هدف





سیستمی نامیده می‌شود، در درجهٔ نخست حفظ / بقای سیستم و در درجات بعد، تعادل آن است. همانطور که قبلاً گفته شد، پردازش، به عمل تبدیل ورودی‌ها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. روشن است که سیستم حقوقی در شرایط خلأ قرار نگرفته است و در تعامل مستمر و پایدار با محیط سیستمی به سر می‌برد؛ داده‌هایی از محیط می‌گیرد و ستاده‌هایی به آن پس می‌دهد و در این جریان و تعامل دو سویه، برآیند نهایی سیستم که حاصل کنش مؤلفه‌های محیط سیستم و حداقلی از نظم و پویایی و ساختار سیستم است، شکل می‌گیرد. آنچه در این مرحله حایز بیشترین اهمیت است، وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین‌المللی می‌باشد که فرایند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان‌پذیر می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیین‌ها / رویه‌ها، فرایندهای تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند. تفکیک دقیق مؤلفه‌های دخیل در پردازش ورودی‌ها بسیار دشوار است، با این حال بخشی از این مؤلفه‌ها / عوامل تأثیرگذار در فرایند پردازش را می‌توان بر حسب درجهٔ اهمیت برشمرد: ۱. در سیستمی که واضعان و تابعان، یکی است و هنوز مرجعی برتر از دولت‌ها وجود ندارد، عمل پردازش، تابعی از ارادهٔ نابرابر تابعان و هویت و منطق رفتاری آنان، رویه‌ها و آیین‌هایی از قبیل رأی‌گیری و اجماع، اقدام، سکوت و اعتراض است؛ ۲. نهادهای بین‌المللی و اتحادها / ائتلافهای درون‌سازمانی با توجه به شخصیت حقوقی آنان؛ هرچند مقاومت دولت‌ها در تعیین دستور کار سازمان‌های بین‌المللی قابل انکار نیست؛ (نقیب زاده، ۱۳۷۳: ۱۶) ۳. ساختارهای تثبیت‌شده / تثبیت‌نشده و بازخورهای مثبت / منفی سیستم؛ ۴. اهداف و غایات سیستمی.

خروجی‌ها / برون‌دادهای سیستم حقوقی بین‌المللی

خروجی / برون‌داد و یا ستاده "Output"، یک محصول و فرآوردهٔ کاملاً سیستمی است، هرچند در روند شکل‌گیری، تثبیت و تحقق آن، زنجیرهای از مؤلفه‌ها و مناسبات، شبکه‌ای از بازیگران، مجموعه‌ای از ارزش‌ها و روش‌ها، آیین‌ها و رویه‌ها دخیل‌اند که وجه غالب محیط سیستمی و سرشت سیستم را منعکس می‌سازند؛ ولی با این حال آنچه استقلال عناصر سیستم حقوقی را به‌عنوان یک واقعیت متناظر با محیط سیستمی تضمین می‌کند، درجهٔ خلوص و قطعیت خروجی‌های آن محسوب می‌شود. ورودی‌های سیستم همانطور که قبلاً اشاره شد، در جریان عمل پردازش، به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم، باقی نمی‌مانند؛ به



همان نحو که ماده خام در جریان تولید کارخانه‌ای، تغییر می‌کند، ماده خام سیستم حقوقی نیز با هر کیفیت و خاستگاهی، بعد از ورود به سیستم و عمل پردازش، به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارائه می‌شود. از آنجا که کارآمدی / اثربخشی و تأثیرگذاری سیستم حقوقی به سرشت و الزام‌های برخاسته از بروندهای آن وابسته است، می‌توان به این واقعیت اذعان نمود که ضعف بنیادی سیستم حقوقی، هم به تعامل ضعیف عناصر سیستمی در مرحله پردازش ورودی‌ها برمی‌گردد و هم به ساخت نرم‌هنجارهای آن “Soft Structure of Norms” وابسته است که بخشی از خروجی‌های سیستم را تشکیل می‌دهند. البته عوامل دیگری نیز در تکوین این ضعف بنیادی دخیل‌اند که شناخت درست آنها در گرو تحلیل منطق تعامل درونی / بیرونی سیستم است که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد. آرایش، وحدت و پراکندگی مؤلفه‌ها و نیروهای محیط سیستمی به هر حال بر نظم سیستمی تأثیر می‌گذارد؛ زیرا تعامل این دو مقوله متضاد، در قالب نهاد سیستم، عینیت یافته و انسجام / تزلزل سیستم به تکامل و توسعه عنصر نهادی آن مرتبط می‌شود.

گونه‌شناسی بروندها/ خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی

مطالعه بروندهای سیستم حقوقی و طبقه‌بندی / توصیف ماهیت حقوقی آنها، صرف‌نظر از مسائل روش‌شناسی، الزام‌های ویژه‌ای به همراه دارد که رعایت تمام جوانب امر در یک نوشته مختصر و مقدماتی عملی نیست. با این حال تقسیم‌بندی مجملی که در پی می‌آید، ممکن است بخشی از آن ضرورت پیش‌گفته را برآورده سازد: ۱. قواعد تکوین هویت بازیگران؛ بدون تردید هر سیستم حقوقی در مقام تکوین و شناسایی تابعان و اشخاص دارای حق و تکلیف، ضوابط و معیارهایی را به اقتضاء ماهیت، منطق و ارزش‌های سیستم / مؤلفه‌ها / پارامترهای محیط سیستمی تعیین می‌نماید. در سیستم حقوقی بین‌المللی قواعد ناظر به شرایط شکل‌گیری و شناسایی دولت‌ها، شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی، نهضت‌های آزادی‌بخش، شورشیان و به مسامحه اشخاص حقیقی، گوشه‌ای از خروجی‌های سیستم هستند که بخشی از عنصر هنجاری / نهادی سیستم را تشکیل می‌دهند؛ ۲. قواعد تنظیم رفتار بازیگران و تابعان سیستم حقوقی (دامنه و تفسیر نقش)؛ ۳. قواعد تنظیم اهداف (تخصیص ارزش‌ها)؛ ۴. قواعد تعامل و تصمیم‌سازیهایی بین‌المللی (آیین‌ها و رویه‌ها)؛ ۵. قواعد ناظر بر شکل‌گیری سازوکارهای حقوقی؛ ۶. قواعد و شیوه‌های نظارت بر اجرای تعهدات؛ ۷. قواعد ناظر بر توسعه / تکامل و



تعداد سیستم حقوقی؛ ۸. قواعد توصیف و تفسیر هنجارها و اجرای آن در چارچوب نهاد / سازوکارها و آیین‌های سیستم؛ ۹. قواعد ناظر بر وضعیتهای قانونی و غیرقانونی؛ ۱۰. قواعد ناظر بر رابطه سیستم‌های حقوقی (تعارض و هماهنگی و اجرای تعهدات)؛ ۱۱. فرایندها و آیین‌های خلق قاعده. (هنجارسازی بین‌المللی "Normativity")

نیازی به توضیح نیست که این سیاهه، محصول یک استقراء ناقص است و تغییر / تعدیل آن به رویکردی بستگی دارد که هر نویسنده‌ای بر می‌گزیند. اما آنچه در تدوین عناوین فوق مدنظر بوده است، کالبدشکافی سیستم حقوقی بین‌المللی و ملاحظه ارکان اصلی آن بوده است: ۱. شخص حقوقی، ۲. عمل / رابطه حقوقی، ۳. منبع حقوقی، ۴. نهاد / سازوکار، روش / آیین حقوقی.

بازخورهای مثبت / منفی سیستم حقوقی

با توجه به اینکه برخی از ورودی‌های سیستم، پس از شناسایی توسط نهاد سیستم، که هم محل تلاقی مؤلفه‌های محیط سیستمی است و هم عامل ساختاری پردازش آنها محسوب می‌شود، در قالب خروجی به محیط سیستمی عرضه می‌گردند که ممکن است با اقبال / استقبال محیط سیستمی روبه‌رو شده و یا برعکس به‌عنوان یک خروجی ناقص و مرده تلقی شوند. این وضعیت دوگانه که ذاتی هر سیستم حقوقی به‌شمار می‌آید، هم عامل توسعه سیستم حقوقی / استحکام، انسجام و کارآمدی آن محسوب می‌شود و هم به شکل‌گیری دسته‌ای از هنجارها / قواعد و سازوکارهای متروک می‌انجامد که خود یکی از دلایل توسعه‌نیافتگی نظام‌های حقوقی است. شکاف بین واقعیت‌ها / ایدئال‌ها، توانمندی‌ها / محدودیت‌ها و قدرت / قانون در محیط بین‌المللی به‌شکل بازخورهای سیستم رخ می‌نماید و از آنجا که بازخورها، سازوکار ایجاد تعادل در سیستم حقوقی هستند، توجه کافی به آنها، به استمرار، بقا و تکامل سیستم حقوقی بین‌المللی کمک می‌نماید. زمانیکه یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی، در مرحله بعد به‌عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ نموده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌نماید و به‌عنوان یک فرایند برگشتناپذیر جزئی از هویت سیستم حقوقی را تشکیل می‌دهد که اصطلاحاً به آن بازخور مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با مقاومت محیط سیستمی در روابط بین‌الملل (جامعه بین‌المللی) مواجه می‌شود و گمان می‌رود که با منافع و اهداف برخی از تابعان توانمند سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد. در این موارد معمولاً



حالت‌های متفاوتی از ایستادگی مؤلفه‌های اصلی محیط سیستمی مشاهده می‌شود: از سیاست یک‌جانبه‌گرایی گرفته، تا استمرار موارد نقض عمومی الزام‌های ناشی از خروجی مورد نظر و یا ناکارآمدی برون‌دادی که با بازخور منفی عواملی از محیط سیستمی روبه‌رو شده‌است.

یکی از نمونه‌های بسیار گویای بازخور منفی، صدور قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد در زمینه‌های گوناگون بین‌المللی است که به دلیل برخورد با منافع شماری از دولت‌های پیشرفته غربی، ظرفیت بالقوه مجمع عمومی ملل متحد را در مدیریت مسائل بین‌المللی به چالش کشیده است؛ یا پیش‌نویس کنوانسیون‌های بین‌المللی متعددی که به ابتکار کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه و تنظیم شده‌اند، ولی به دلایل گوناگونی، با اقبال دولت‌ها مواجه نشده و به عبارتی در حکم معاهدات و کنوانسیون‌های مرده به‌شمار می‌روند. اینجاست که روابط بین‌الملل با بازخورهای مثبت و منفی خویش، فرایند تصمیم را دستخوش تغییر می‌کند. امروزه واقع‌گرایی سیستم حقوقی بین‌المللی را بایستی با ملاحظه بازخورهای آن اعم از مثبت و منفی ارزیابی نمود؛ زیرا انطباق نظام حقوقی با نظام حقیقی، شرط اولیه سازگاری و عامل اصلی حفظ تعادل و بقای آن تلقی می‌شود. البته روشن است که به نسبت تناظر و انطباق الزام‌ها، آیین‌ها، سازوکارها، نهادها و هنجارها با ماهیت، ترکیب، آرایش و همگرایی / واگرایی مؤلفه‌ها و نیروهای محیط سیستمی بازخورهای مثبت و منفی شکل می‌گیرند.

هرچه این انطباق و همسازگاری بیشتر باشد، بازخورهای مثبت بیشتری بازتولید می‌شوند و عکس این حکم نیز صادق است؛ زیرا حقوق بین‌الملل نمی‌تواند به واقعیات محیط سیستمی خود بی‌توجه بماند؛ واقعیاتی که حقوق بین‌الملل منعکس‌کننده و در عین حال تأثیرپذیر از / تأثیرگذار بر آنها بوده و به نوعی در بازتعریف آنها نقشی در خور توجه دارد.

کارویژه‌های سیستم حقوقی بین‌المللی “Function”

پیچیدگی سیستمی حقوق بین‌الملل، هم از لحاظ تنوع رابطه و هم از منظر تعدد بازیگر، ارزیابی دقیق کارکرد آن را با دشواری خاصی همراه کرده‌است. با این حال، تحلیل جامعه‌شناختی موضوع در پرتو ساختار، شیوه تعامل “Interaction”، ابعاد رابطه، نقش و هویت بازیگران و تابعان سیستم در این رویکرد به‌طور نسبی امکان‌پذیر است.

۱. مهم‌ترین کارویژه سیستمی حقوق بین‌المللی ایجاد تعادل و نظم است، یعنی فاصله گرفتن از وضعیت طبیعی که هرج و مرج، ویژگی اساسی آن محسوب می‌شود؛ که این مهم از



طریق سازوکارها / قواعد حقوقی تعیین‌کننده شیوه رفتار بازیگران جامعه بین‌المللی و نظارت بر اعمال آنها صورت می‌گیرد. با این همه خود روابط بین‌الملل نیز گاه نظم ویژه‌ای را بر حقوق بین‌الملل اعمال می‌کند. از آنجا که «صورت‌بندی ارزش‌های مشترک که محدود به مرزهای ملی نگردند، برای نظم بین‌المللی، اهمیت اساسی دارند». (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۲۲۴) بنابراین، سیستم حقوقی بین‌المللی از طریق نهادینه کردن ارزش‌ها و هنجارهای مشترک، محیط سیستمی خود را به تبعیت از آنها وامی‌دارد و این اقدام اولین هسته نظم عمومی بین‌المللی را ایجاد می‌نماید. ایجاد نظم از این طریق، بر این فرضیه مبتنی است که می‌توان کنشهای مدنی را از کنشهای سیاسی و خودسرانه متمایز ساخت. به نسبتی که محیط سیستمی قاعده‌مند می‌شود، کنشهای خودسرانه رو به کاستی می‌گذارد؛ از یک‌جانبه‌گرایی «Unilateralism» پرهیز می‌گردد؛ روابط و محدوده اقدام بازیگران در قالب تعدیل پارامترهای محیطی و گسترش نفوذ متغیرهای سیستمی به نظم کشیده می‌شود و حقوق بین‌الملل در بعد تئوریک / نظری با تکامل و تثبیت قواعد و نهادهای تشکیل‌دهنده نظم عمومی «در پرتو اصول راهنما و اصول مصحح و بر پایه محوریت صلح و بشریت» (فلسفی، ۱۳۷۹: ۳۰) یک نظم شکننده را بنیاد می‌نهد که تداوم و تکامل آن در گرو هماهنگی عناصر پارادایم صلح / توسعه و ثبات / دگرگونی و به عبارت دیگر، سازگاری منطق درونی و واقعیت‌های بیرونی سیستم حقوقی است.

۲. دومین کارویژه سیستم حقوقی بین‌المللی، مشروعیت‌بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری / حدوث و تثبیت سازگار با اهداف سیستم است. مفهوم این ایده آن است که سیستم حقوقی بین‌المللی از پذیرش وضعیت‌های مغایر با ارزش‌ها و اهداف خود رویگردان است و تا حد امکان به تعدیل آنها می‌پردازد. بدیهی است که در سیستم حقوقی بین‌المللی، مبنای تئوریک مشروعیت، اصل اباحه / رواشماری نیست. زیرا در این سیستم، این اصل که «آنچه منع نشده، مجاز است» در کلیت آن پذیرفتنی نمی‌باشد. بنابراین، معیار مشروعیت / عدم مشروعیت وضعیت‌های حادث شده را باید در اهداف و اصول حاکم بر سیستم جستجو کرد.

۳. پیشگیری و بازدارندگی: با توجه به اینکه آشوب و چالش‌های موجود در محیط سیستم حقوقی بین‌المللی ممکن است حیات و بقای سیستم و تحقق اهداف آن را دچار مخاطره سازد، به همین منظور سیستم حقوقی باید ظرفیتهای لازم و مناسبی برای مقابله با چنین تهدیدها و نابسامانی‌هایی در اختیار داشته‌باشد. همانگونه که در آغاز این نوشتار اشاره شد، فقر، بیماری‌های عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال جنوب، مخاصمات مسلحانه

بین‌المللی / غیربین‌المللی، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته فراملی، تهدیدهای پیش روی جامعه بین‌المللی و در رأس آن سیستم حقوقی بین‌المللی است که پیشگیری و مآلاً کنترل و پایش آنها از مهم‌ترین کارویژه‌های یک سیستم حقوقی در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود. در این میان دیپلماسی پیشگیرانه، رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، اعزام پیشگیرانه و گسترش میانجیگری، نمونه‌هایی از سازوکارهای بین‌المللی هستند که به‌منظور پیشگیری، کنترل بحران‌ها و تهدیدهای پیش روی، کارایی نسبی آنها علیرغم تنوع و اختلاف دیدگاه‌های مطرح و موجود ثابت شده‌است.

نتیجه‌گیری

بررسی موضوع میان‌رشته‌ای بودن حقوق بین‌الملل با تأکید بر پارادیم سیستمی حقوق بین‌الملل، اقدامی فوق‌العاده مهم و دشوار است؛ زیرا واحد تشکیل‌دهنده اینگونه سیستم‌ها تنها انسان نیست، بلکه نقشی است که انسان و دولت‌ها در سیستم اجتماعی بازی می‌کنند. بنابراین، فهم کنشهای بین‌المللی و اجتماعی، مهم‌ترین اولویت پژوهشگران این عرصه محسوب می‌شود که این کار به‌خودی‌خود مستلزم قبض و بسط فهم سیال اجتماعی / انسانی و شناخت مؤثر از جامعه بین‌المللی است. گسترش روش‌های شناخت و یا متدولوژی حقوقی می‌تواند گوشه‌ای از این اولویت محسوب گردد. در این راستا ضروری می‌نمود که جنبه‌های افتراقی حقوق بین‌الملل را با سایر علوم و معارف بشری (اعم از علوم اختباری و تحلیلی) احصاء نموده و با تبیین تمایزاتی که به تعبیر ارسطوئیان، فصل سیستم حقوقی محسوب می‌شوند و به زبان امروزیان، همگنی / هم‌ریختی عناصر چهارگانه‌ای که از وحدت ارگانیکی آنها سیستم حقوقی تکوین یافته، سخن به‌میان آورده و در این سیر ناتمام که خود در حکم آغازی برای پژوهشگر عرصه چالش‌های روش‌شناختی / معرفت‌شناختی حقوق بین‌الملل می‌تواند قلمداد شود، نقد وجودی معرفت‌شناختی احکام / گزاره‌های حقوقی را بر صیرفی عقل و تجربه عرضه نموده و در ادامه راه، ناتوانیهای منطق صوری را در تدارک محتوای گزاره‌های ترکیبی پساتجربه‌ای که با داده‌های زنده و اصیل اجتماعی متناظر است، باز نمایانده و گره ناگشوده این داستان دیرپای معرفتی را به روش‌شناسی حقوقی و لطایف‌الحیل آن وانهادیم و از گفتن این نکته که این طرح ناتمام به فرجام رسیده‌است، نگارنده این جستار ممکن است از حضور آگاهان به ملامت برود. با این همه از نیاز به روابط بین‌الملل در بررسی سیستمی حقوق بین‌الملل نیز



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۶۸

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹



به کوتاه سخن رفت. بررسی داده‌ها / ورودی‌های سیستم حقوقی - که چیزی جز کنشهای اجتماعی محیط سیستمی و به عبارت دیگر، واقعیت‌های زیست اجتماعی در بستر ناهمگن جامعه بین‌المللی نیست - و تناظر منطق درونی سیستم حقوقی با واقعیت‌های بیرونی و یا پارامترهای محیط سیستمی، بدون اعمال یک رویکرد جامعه‌نگر و در عین حال دینامیک، امکان‌پذیر نیست. بنابراین و به استناد به این اوصاف، رویکرد سیستمی می‌تواند هم پراکندگی مؤلفه‌های محیط سیستمی را در قالب یک وحدت ناهمگن تبیین نماید، و هم تعامل درونی سیستم و منطق حاکم بر آن را در لوای یک نظم معرفت‌شناختی سیستمی به دست دهد و نقاب از چهره همگرایی بسیار شکننده عناصر سیستم با هم و با کلیت سیستم و سیستم با محیط سیستمی آن برگیرد.

آنچه بر پیچیدگی بیشتر سیستم حقوقی بین‌المللی افزوده است، تلاقی ارزش‌ها و واقعیت‌ها و به تعبیر دیگر، دیالکتیک زاینده حیات اجتماعی در ورای مرزها و در درون ساختهای متصلبی است که دولت نامیده می‌شوند. وحدت ناهمگن جامعه بین‌المللی، تضاد خواستها، اراده معطوف به قدرت و صدها نمونه دیگر از این قماش، مانع شکل‌گیری یک سیستم حقوقی منسجم و تأثیرگذار در محیط بین‌المللی شده است و تاکنون بسیاری از کنشهای واقعی، ولی بی‌قاعده محیط سیستمی، بیرون از دامنه چیرگی قانون مانده‌اند. با وجود تمام این ملاحظات، به درستی نمی‌توان ادعا کرد که آیا منازعه‌های بیرون از سیستم، موجودیت سیستم حقوقی را تا چه حد و تا کجا تهدید می‌کنند؟ یا اینکه این قبیل منازعات که بعضاً گریزناپذیر می‌نمایند، منازعاتی درون‌سیستمی هستند که سیستم حقوقی در بلندمدت قادر به مدیریت و راهبری آنها در راستای تحقق اهداف سیستمی خود می‌باشد؟ هرگونه پاسخ به این پرسش مردافکن، مستلزم بررسی وضعیت موجود و آن چیزی است که سیستم حقوقی بین‌المللی در تدارک برپایی و تحقق آن است. قبل از هر اقدامی بایستی اهداف سیستمی را با کارکرد واقعی سیستم حقوقی مقایسه نمود و میزان انحراف از اهداف معین و مورد نظر "Intended Goal" آن را محاسبه کرد. در این زمینه ارزیابی واقع‌گرایانه بازخورهای مثبت / منفی سیستم حقوقی بین‌المللی، راهنمای مناسبی است؛ به شرط آنکه شاخص‌ها / اهداف و همین‌طور کارکرد واقعی سیستم، در یک تحلیل سیستمی جامع، بازشناسی و بازتعریف شوند. همچنین، یادآوری نواقص، محدودیت‌ها و مفروضه‌های چالشگری است که در بطن و متن این رویکرد، چهره نهان کرده است. ۱. تصور آرگانیکی از سیستم حقوقی بین‌المللی و محیط سیستمی آن با ویژگی عام علوم انسانی / اجتماعی و به‌طور

خاص با سرشت حقوق بین‌الملل: دانشی که حاوی مفاهیم انتزاعی بیشمار و محل التقای واقعیت / ارزش و همین‌طور واجد منطق تکلیفی و ساختهای انضمامی و تحلیلی است، چندان منطبق نیست؛ ۲. حالت آرمانی یک دانش اختباری تحلیلی همانند حقوق بین‌الملل، هیچگاه فرا نمی‌رسد و نمی‌توان تصور نمود روزی با نگرش سیستمی به پیشگویی / پیش‌بینی آینده آن نشست؛ ۳. نگرش سیستمی با وجود گرایشی که به جامعه‌اندیشی در قالب کلیت دارد، شایستگی تبیین جزئیات بسیار پیچیده پدیدارشناسی حقوقی را ندارد و به فهمی کلی و بسیار تعمیم‌یافته از واقعیت‌های قلمرو گسترده حیات اجتماعی بسنده می‌کند؛ ۴. با این همه نمی‌توان جنگل را به قصد تماشای درختان نادیده گرفت و در دام نگرش‌های کاهش‌گرایانه از پویایی حیات اجتماعی بین‌المللی و تکاپوی همیشگی بشریت در تدارک جهانی امن‌تر در جهانی که عرصه تغییرپذیری و تعارض و توالی و تکامل است، غافل ماند و به حیرت‌انگیزهای خیال‌اندیش که در حسرت فهم درست، با همه هستی در افتاده بودند، عشوهای حوالت کرد و بساط نشاط معرفت‌شناسی را به اتمیسم و تحلیل‌های صرف مکانیکی واگذاشت. آنگه از پس ذات حقوق بین‌الملل، منظومه‌ای سیستم‌وار پدید می‌آید که با ابتنا بر میان‌رشته‌ای بودن این دانش، بهره‌ای از دیگر دانش‌ها گرفته، بر غنای خویش می‌افزاید. وانگهی در چنین منظومه‌ای است که رابطه آن با روابط بین‌الملل قابل فهم و درک می‌شود.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۷۰

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹

منابع

- آزادبخت، فرید، «هنجار سازی قواعد حقوق بشر»، در: مهدی ذاکریان، مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳.
- پوپر، کارلریموند، *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
- جیبی، حسن، *منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی*، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
- دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲.
- ذاکریان، مهدی، *خاورمیانه و حقوق بشر*، تهران: مرکز مطالعات خاورمیانه، ۱۳۸۳.
- رضائیان، علی، *تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم*، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
- ستیس، وت، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید عنایت، جلد اول، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۰.
- سروش، عبدالکریم، *علم چیست، فلسفه چیست*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۶۸.
- علی اصغر کاظمی‌زند، «*متدولوژی حقوق بین‌الملل*»، دانشنامه حقوق و سیاست: فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، سال اول، شماره ۱ زمستان ۱۳۸۳.
- فرشاد، مهدی، *نگرش سیستمی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- فلسفی، هدایت‌الله، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۷۹.
- مجتهدی، کریم، *فلسفه نقادی کانت*، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۳.
- نقیب‌زاده، احمد، *نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳.
- وکیو، دل، *فلسفه حقوق*، ترجمه جواد واحدی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۰.

